

- TomorrowLand
- The other boleyyn girl
- San Andeas
- Focus
- It follows

HANNIBAL



ابرقهرمان دنیای سینما

بررسی آثار کریستوفر نولان



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مدیر مسئول: امیر قیومی انارکی

سر دبیر: رسول خردمندی

طراحی و صفحه آرایی: ابوالفضل زارع شاهی

خبرنگارها: مهیار برومند / محمد قراجه داغی

نویسندگان:

نویسندگان: مهنگار اسدی / علیرضا باصفا / محمد حسین جعفریان / رسول خردمندی / حمیدرضا سعیدی / محمد کاملان / محمد مراقی / محمد مهدی مبارکی

ویراستار: رسول خردمندی

جهت همکاری و یا تبلیغات در مجله سینمایی IMDB-DL با این ایمیل در ارتباط باشید:
Mag@imovie-dl.com

IMDb-DI MAG

www.imovie-dl.com



امیر قیومی انارکی
مدیر مسئول

در این شماره سعی شده علی رغم مشکلات مختلفی که برای تیم تحریریه افتاده بر روی نظم و روتین کار منتشر شود. ۳ سال به راحتی گذشت و مجله ما با مشکلات ریز و درشتش ۲۷ شماره منتشر شد. ۲۷ شماره دنبال مطلب، ۲۷ مرتبه به دنبال طراحی، ۲۷ مرتبه به دنبال اینکه «آقا کو مطلبیت؟»، ۲۷ بار دعا بر سر اینکه «گل بگیریم یا نگیریم در مجله رو» و ۲۷ بار بحث بر سر اینکه چه کنیم به مرحله چاپی و فیزیکی برسیم و بیش از ۲۷ بار بحث با بچه‌های بالا که ۲ زار کف دست بچه‌های نویسنده بذارند. خلاصه بدون پشت صحنه و داخل تیم، دنیای عجیبیست و پر زد و خورد! عمق فاجعه این بود تا ۲ هفته قبل انتشار این شماره، بحث من و سردبیر این بود مجله ما ۳ ساله شده یا ۲ ساله. حقت نیست من پوکر فیس بشم؟



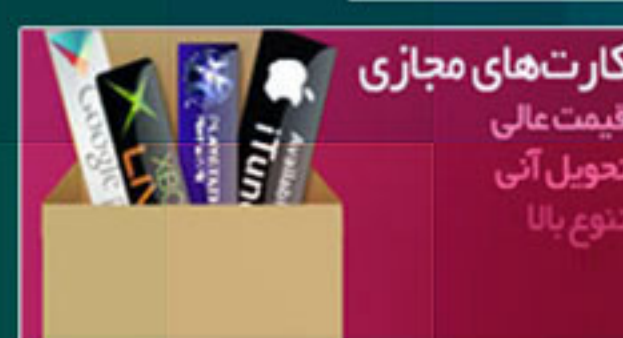
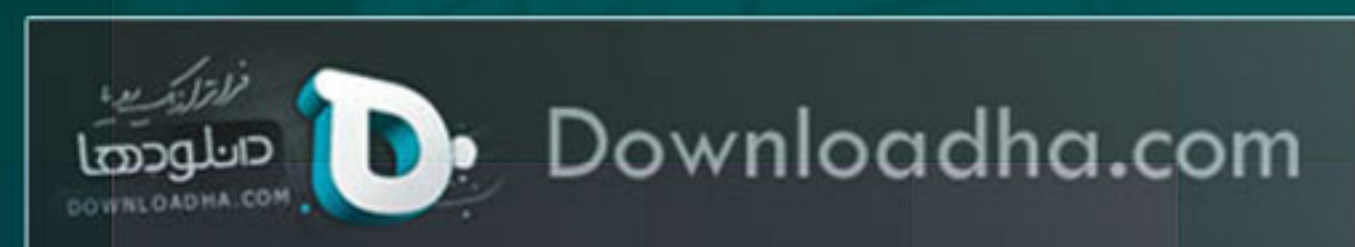
رسول خردمندی
سر دبیر

امیدواریم از مطالب این شماره لذت ببرید. حوادث غیر مترقبه‌ای برای یکی از نویسنده‌های عزیزمون، آقای «فرنام خسروی» پیش آمد و متأسفانه شماره دوم مقاله «بهترین تیتراژ سریال‌ها» را در این شماره نداریم. بخش مسابقه «هنرمندان سینما» به قوت خودش باقیست. برنده شماره قبلی مشخص شده و با ارسال ایمیل برای وی، روند دریافت VIP رایگان در وبسایت Imovie-DI توضیح داده شده است. خوش بختانه یا متأسفانه تابستان تمام شد و با شروع پاییز، فیلم و سریال‌های جدید و هایپ اکران و پخش خواهند شد. منتظر شماره ۲۸ باشید در هفته اول آبان باشید. راستی تولد ۳ سالگی مجله هم مبارک.

فهرست:



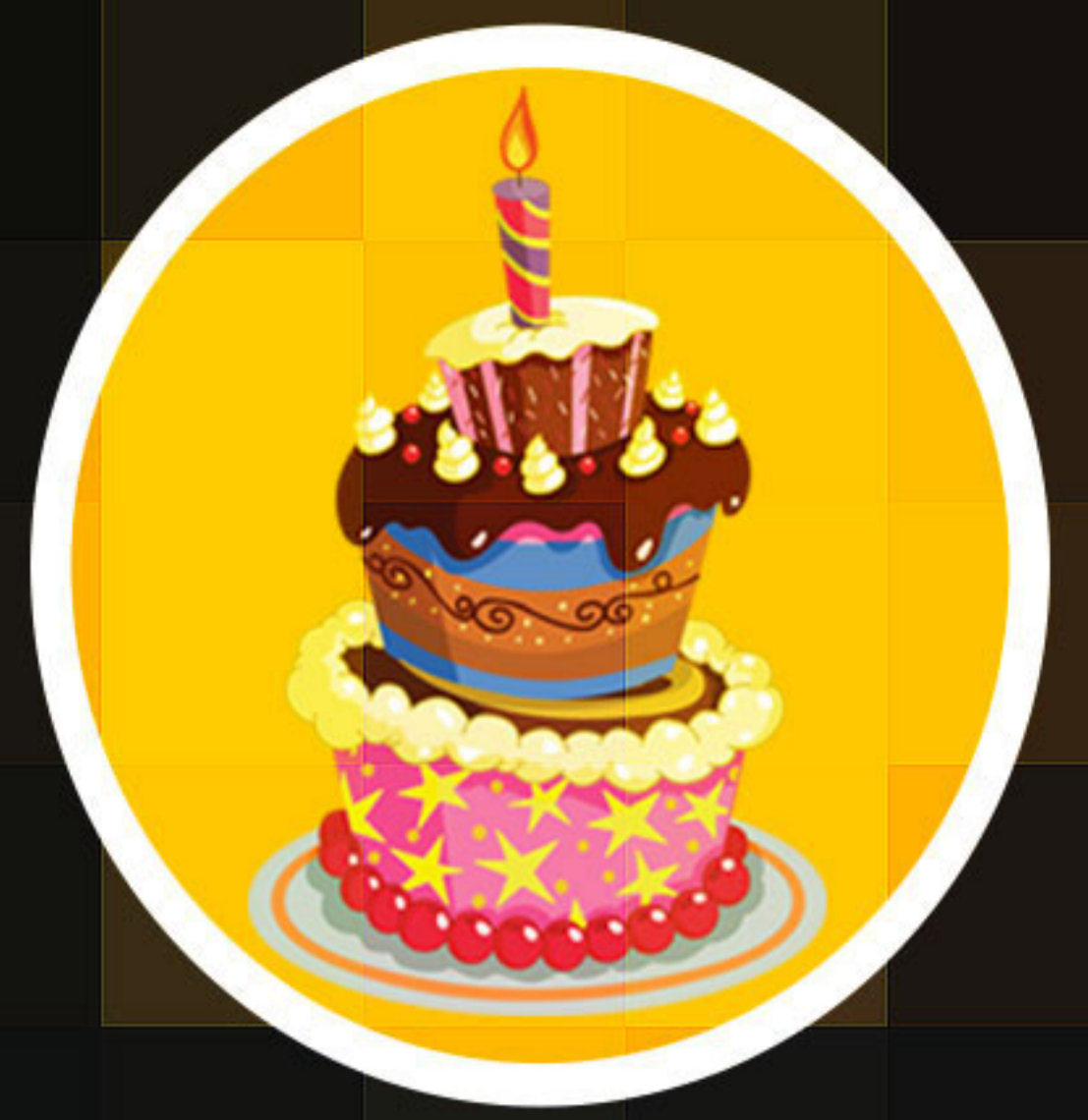
فروشن شارژ سیم کارت
#۷۵۹۰*۷۸۹*





سه

به بهانه سالگی مجله...



با سلام به دوستان و مخاطبان عزیز مجله IMDb-DI
اگر مخاطب مجله ما باشید حتما با نشریه ما آشنایی دارید و در این چند سال با ما به طور کامل آشنا شده‌اید.

برای شکل گیری یک نشریه سینمایی کامل و جامع به گروهی کاردان و سخت کوش نیاز است که با سینما و نویسندگی آشنایی داشته باشند چون به طور کلی، کار روزنامه نگاری و چاپ نشریات تخصصی نیازمند این دو فاکتور به شکل توأمان است و برای یافتن افرادی با این خصوصیات باید دقت کافی داشت.

سه سال پیش، تابستان ۱۳۹۱ تصمیم به احداث مجله سینمایی گرفتیم و در ۳ ماه تابستان می توانم بگویم سخت ترین موقعیت بود برای تشکیل تیم و آن زمان هدف از انتشار نشریه :

- ۱- پیش و پیش از هر چیز ایجاد محفلی صمیمی برای طرفداران سینما و هم‌افزایی اندیشه‌ها در چهارچوب مجله
- ۲- سعی در اطلاع رسانی صحیح و انتشار آخرین رویدادهای سینما برای دوستانی که کمتر وقت پیگیری اخبار سینما را دارند ولی علاقه دارند از طریق منبعی مطمئن به آخرین رویدادهای سینما دسترسی داشته باشند.
- ۳- ایجاد بستری مناسب جهت به اشتراک گذاری مطالب آن دسته از علاقمندان سینما که دستی هم بر قلم دارند و می‌خواهند به دور از حاشیه نظارتشان را با طرفداران واقعی سینما به اشتراک بگذارند.

و...

خدا را شکر خیلی به اهدافمان با حمایت شما عزیزان نزدیک شدیم و از شما می‌خواهیم با اشتراک گذاری هر چه بیشتر مجله به ما کمک کنید.

بالاخره بعد از پایان تابستان ۱۳۹۱، تیم تحریریه‌ای شکل گرفت و آماده انتشار مجله‌ای شدیم. بالاخره در مهر ماه همان سال اولین شماره نشریه منتشر شد...

در شماره‌های آغازین مشکلات متعددی داشتیم و اولین تجربه سینمایی ما بود. باید به گونه‌ای عمل می‌کردیم که از همان ابتدا بتوانیم نظرات خیلی از مخاطبین سینما را جذب کنیم و با مجلات سینمایی دیگری که وجود داشتند به خوبی آماده‌ی رقابت شویم...

سال اول یکی از سال‌های سخت مجله بود؛ چون لازم بود به استقامت خوبی برسیم و بتوانیم تفاوت‌های بسیاری با سایر مجلات سینمایی داشته باشیم که خدا را شکر به خاطر کیفیت بالا مطالب توسط سایت‌های بزرگی حمایت شدیم و مجله ما را برای دانلود عموم قرار دادند و مخاطبین جدیدتری نسبت به قبل جذب شدند.

سال دوم مجله شروع شد. باور نمی‌کردم این مجله‌ای که درست کردیم یک ساله شده و چنین رشدی را داشته با وارد شدن به سال دوم مجله طرفداران بسیاری را از داخل و خارج ایران بدست آوردیم که نشانه خوبی برای تیم ما و سایت بود. حال مفتخریم اعلام کنیم تبدیل به بزرگترین مجله سینمایی الکترونیکی بعد از گذشت سه سال متوالی شدیم و هدف اصلی و نهایی تیم ما در این است که به بالاترین سطح کیفی مطالب در حوزه سینمایی برسیم.

در همین جا، از طرف خودم و اعضای تحریریه مجله سینمایی IMDb-DI از حمایت شما عزیزان متشکریم و تولد سه سالگی مجله را تبریک می‌گوییم. امیدواریم بتوانیم روزی در نسخه‌های فیزیکی مجله خودمان را به دست شما برسانیم.

باتشکر
امیر قیومی انارکی
مدیر مسئول مجله سینمایی IMDb-DI



منتظر انتشار ششمین جلد کتاب «A Song of Ice and Fire» در سال ۲۰۱۶ باشید

به تازگی اخباری منتشر شده که نشان می‌دهد ششمین جلد کتاب «نغمه ای از آتش و یخ» با نام «بادهای زمستانی» در سال ۲۰۱۵ منتشر نخواهد شد، اما خود آقای «جورج آر. آر. مارتین»، نویسنده کتاب، گفته که می‌خواهد ششمین کتاب پیش از ششمین فصل سریال «بازی تاج و تخت» منتشر شود. حال فردی از انتشارات کتاب نغمه آتش و یخ در اسپانیا، در مصاحبه ای با یک برنامه رادیویی اسپانیایی زبان، اظهار داشته که جلد ششم این کتاب در سال ۲۰۱۶ منتشر خواهد شد. پس با این حساب کتاب بادهای زمستانی احتمالاً در فصل زمستان و پیش از به نمایش در آمدن فصل ۶ سریال منتشر خواهد شد.

محمد قراجه داغی



تاریخ اکران فیلم جدید «کریستوفر نولان» مشخص شد

کمپانی «برادران وارنر» تاریخ اکران پروژه جدید کارگردان خلاق و محبوب سینما، «کریستوفر نولان» را مشخص کرد. این فیلم در تاریخ ۲۱ جولای ۲۰۱۷ اکران خواهد شد. ظاهراً این کمپانی به موفقیت این پروژه ایمان دارد؛ چون تاریخ اکران آن، همزمان با فیلم‌هایی نظیر «Pitch Perfect ۳» و نسخه بازسازی شده «مرد عنکبوتی» خواهد بود. البته «نولان» به تازگی ساخت یک فیلم مستند کوتاه به نام «Quay» را به پایان رسانده است که به زودی اکران خواهد شد.

مهیار برومند



تاریخ پخش نخستین قسمت سریال «Jessica Jones» مشخص شد

بالاخره تاریخ پخش سریال جدید شرکت مارول با نام «جسیکا جونز» مشخص گردید. شرکت مارول و شبکه نتفلیکس به تازگی در صفحه‌های توئیتری خود اعلام کردند که این سریال از تاریخ ۲۰ نوامبر از طریق شبکه نتفلیکس و به صورت تحت وب پخش خواهد گردید. خانم «کریستن ریتر» نقش جسیکا جونز را بر عهده خواهد داشت. جسیکا جونز که یک ابرقهرمان بازنشسته است، برای پایان دادن به زندگی ابرقهرمانانه و آغاز یک زندگی معمولی به عنوان یک کارآگاه بر روی پرونده های مختلفی در شهر نیویورک مشغول می‌شود.

محمد قراجه داغی

فیلم «Mad Max: Fury Road» در صدر جدول فروش نمایش خانگی

فیلم «مد مکس» در نخستین هفته فروش خود در نمایش خانگی، توانست در صدر جدول فروش نمایش خانگی قرار بگیرد. این فروش شامل کلیه انواع دیسک‌ها از جمله نسخه‌های مخصوص بلوری می‌شود. حدود ۵۶٪ از فصل پنجم سریال «مردگان متحرک» با سقوط دو پله‌ای، رتبه سوم را کسب کرد. انیمیشن «Home» هم در رتبه دوم قرار گرفت. فیلم‌های «PAWPatrol: MeetEver» و «Aloha» هم به ترتیب رتبه‌های چهارم و پنجم را به دست آورده‌اند.



محمد قراجه داغی



صحبت‌های «ران پرلمن» در مورد سومین فیلم «پسر جهنمی»

«پسر جهنمی ۳» مدت زیادی است که در مرحله پیش تولید قرار دارد و در این مدت نیز کارگردان فیلم، «گیلمرو دل‌تورو» و بازیگر نقش اصلی، «ران پرلمن» خود را با پروژه‌های دیگر سرگرم کرده‌اند. ولی به تازگی این بازیگر حرف‌های جالبی در مورد این فیلم زده است. او گفته است که ابتدا علاقه‌ای به بازی در این فیلم نداشته ولی پس از شنیدن ایده‌های این فیلم، بسیار مشتاق است که فیلم ساخته شود. وی گفته است که هویت این فیلم یک سه‌گانه بوده و باید کامل شود. در نسخه سوم برادر دوقلوی پسر جهنمی پیدا می‌شود که یکی از آنها شبیه به پدرش است و دیگری شبیه به مادرش. یکی از آنها شخصیتی شیطانی خواهد داشت و دیگر رفتاری فرشته‌گونه. حال خودتان حدس بزنید که کدام، کدام است؟!

مهیار برومند

تریلر جدید سریال «The Flash» بازیگر نقش «جی گریک» را معرفی می کند

همانطور که می دانیم سریال فلش در تاریخ ۶ اکتبر امسال بار دیگر به نمایشگرهایمان باز خواهد گشت. حال شبکه تلویزیونی «The CW» تریلری جدید از فصل دوم سریال فلش منتشر کرده که می توان آقای «تدی سیرز» را در نقش «جی گریک» مشاهده کرد. افرادی که به کمیک های کمپانی DC علاقه مند باشند، احتمالاً با جی گریک آشنایی دارند. این شخصیت نخستین بار در سال ۱۹۴۰ و در نخستین کمیک فلش وارد دنیای DC شد.

محمد قراجه داغی



فیلم برداری «بورن ۵» شروع شد

تهیه کننده نسخه بعدی سری «بورن» در یک توییت به همراه یک عکس اعلام کرد که فیلم برداری «بورن ۵» آغاز شده است. فیلم نامه این فیلم توسط کارگردان و بازیگر آن یعنی «پاول گرین گرس» و «مت دیمن» نوشته شده است. این خبر می تواند خبر خوبی برای طرفداران این سری باشد که فکر می کردند دیگر دوران «مت دیمن» به عنوان بازیگر این سری به سر آمده است! این فیلم که هنوز عنوان آن مشخص نشده است، در تاریخ ۲۹ جولای ۲۰۱۶ اکران خواهد شد.

مهیار برومند

«مایکل فاسبندر» در حال مذاکره برای بازی در فیلم «The Snowman»

«مایکل فاسبندر» احتمالاً به عنوان یک کارآگاه در فیلم «آدم برفی» که بر اساس رمانی جنایی از «جو نسبو» در حال ساخت است، حضور خواهد یافت. این رمان که فیلم آدم برفی از آن اقتباس شده، یک رمان به زبان نروژی است و داستان یک کارآگاه به نام «هری هول» را که به دنبال فردی گمشده است را روایت می کند. این فرد گمشده، مادر یک پسر جوان بوده که تنها اثر باقی مانده از وی، یک شال صورتی رنگ است که به گردن آدم برفی پیچیده شده بود.

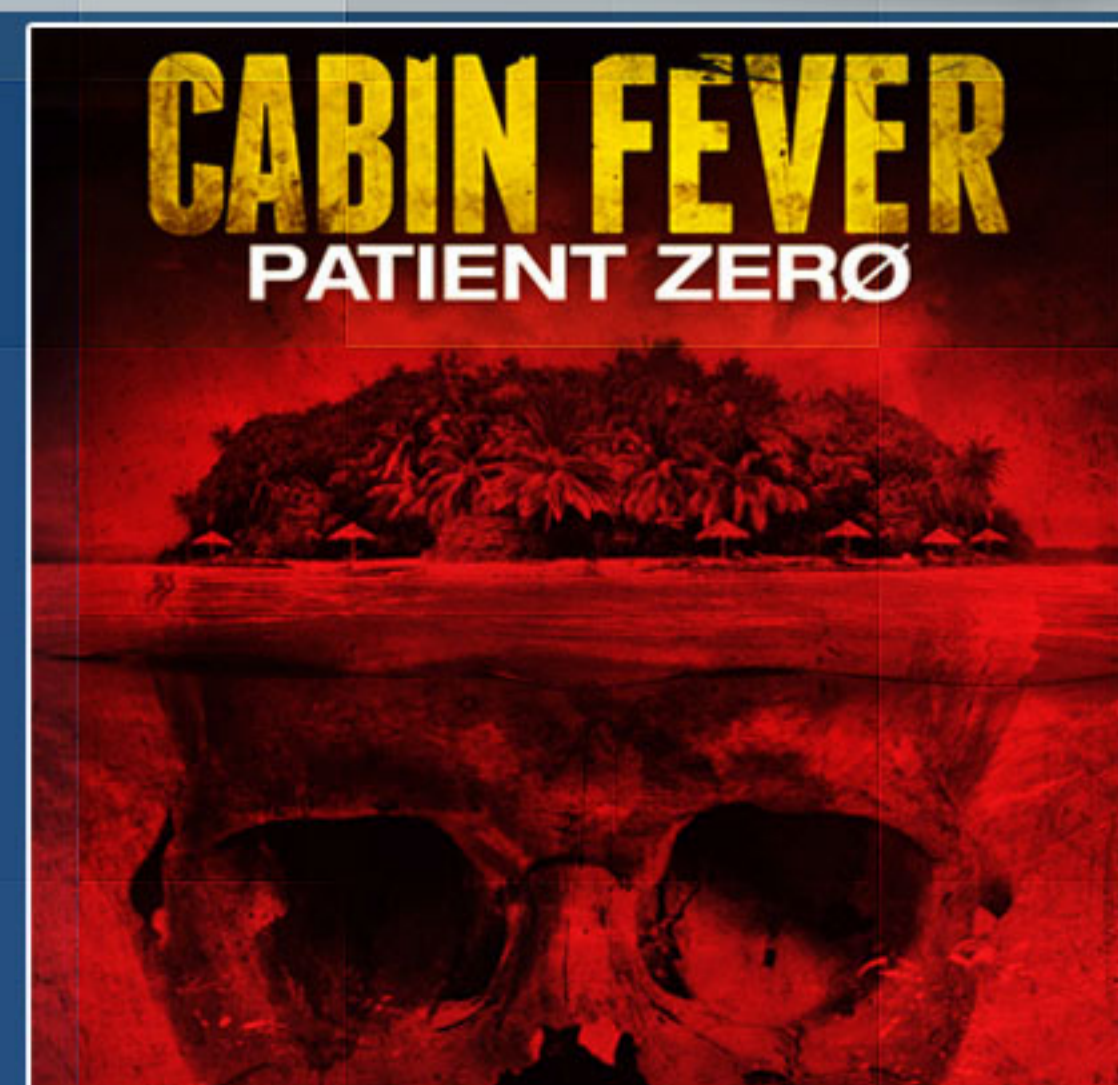
محمد قراجه داغی



زمان اکران ریوت فیلم «Cabin Fever» مشخص شد

شرکت فیلمسازی «IFC Midnight» اعلام کرد که امتیاز اکران ریوت فیلم «کابین فیور» یا تب کلبه را در آمریکای شمالی خریده و این فیلم قرار است در سال ۲۰۱۶ پخش شود. فیلم اصلی تب کلبه به کارگردانی «الی روث» در سال ۲۰۰۲ اکران شده بود. فیلم نامه ریوت این فیلم را خود «روث» و «رندی پیرلستاین» خواهند نوشت و افرادی چون «گیج گولایتلی»، «متیو داداریو»، «ساموئل دیوبس»، «نادین کراکر» و «داستین اینگرم» در آن ایفای نقش خواهند کرد. داستان فیلم در رابطه با گروهی از ۵ فارغ التحصیل از کالج است که کلبه ای را در جنگل اجاره می کنند اما به صورت اتفاقی به یک بیماری خاص مبتلا می شوند که باعث جنون فرد و تلاش برای کشتن دیگران می شود!

محمد قراجه داغی





موسیقی اصلی فیلم جدید «جیمز باند» توسط «سم اسمیت» اجرا خواهد شد

موسیقی‌های تیتراژ سری «۰۰۷» همیشه معروف بودند و ترانه «Skyfall» که توسط خواننده معروف بریتانیایی یعنی «ادل» خوانده شد، توانست رکورد جدیدی به جای بگذارد. حال به تازگی مشخص شده است که ترانه تیتراژ نسخه جدید این فیلم یعنی «شیخ»، توسط «سم اسمیت» خوانده خواهد شد. همچنین نام این ترانه مشخص شده است: «نوشته‌های روی دیوار» این فیلم بار دیگر به کارگردانی «سم مندز» و بازیگری «دنیل کریگ» ساخته خواهد شد.

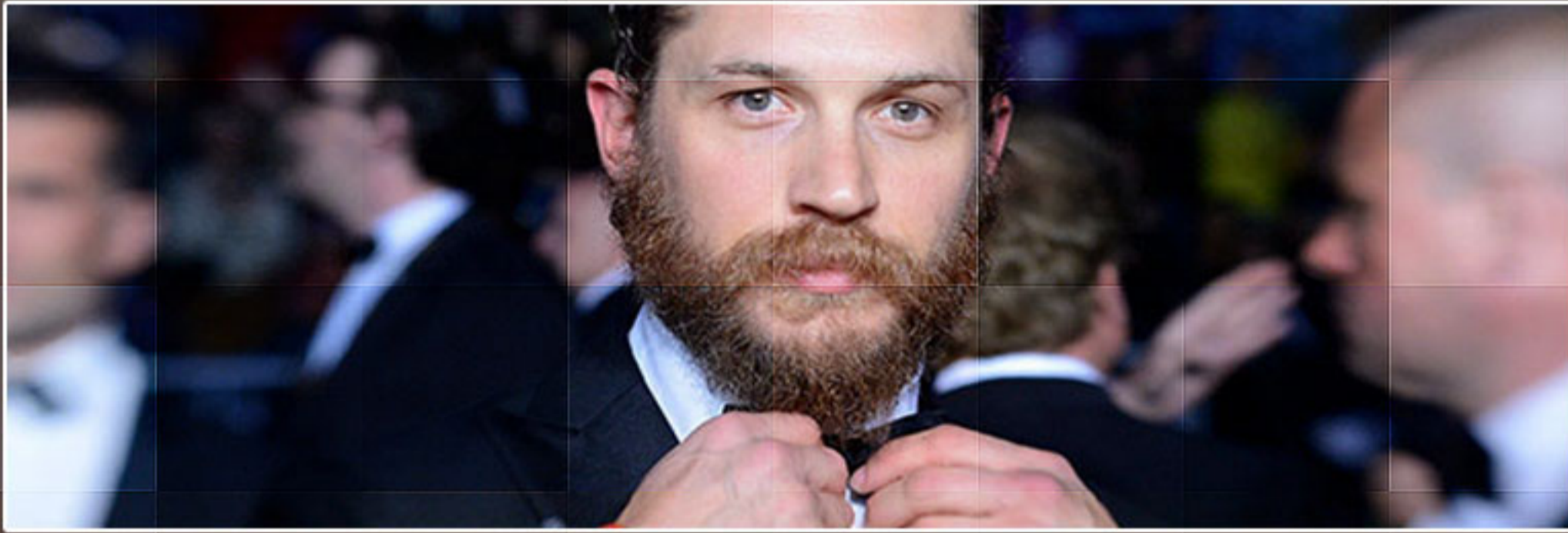
مهیار برومند



فیلم «Monster Hunt» به عنوان بزرگترین فیلم در کشور چین شناخته شد

فیلم فانتزی و چینی «شکار هیولا» از نظر فروش، توانست فیلم «سریع و خشن ۷» را کنار بزند و به عنوان برترین فیلم ساخته شده در کشور چین شناخته شود. به گزارش سرویس خبرگزاری «ژینهوا»، این فیلم حدود ۲.۴۲۸ میلیارد رنمینبی (یوان؛ واحد پول کشور چین) فروش داشته و «سریع و خشن ۷» حدود ۲.۴۲۶ میلیارد رنمینبی فروخته است. با این حال، به علت نوسانات بازار ارز، فروش «سریع و خشن ۷» از نظر دلار، همچنان بیشتر از «شکار هیولا» بوده است.

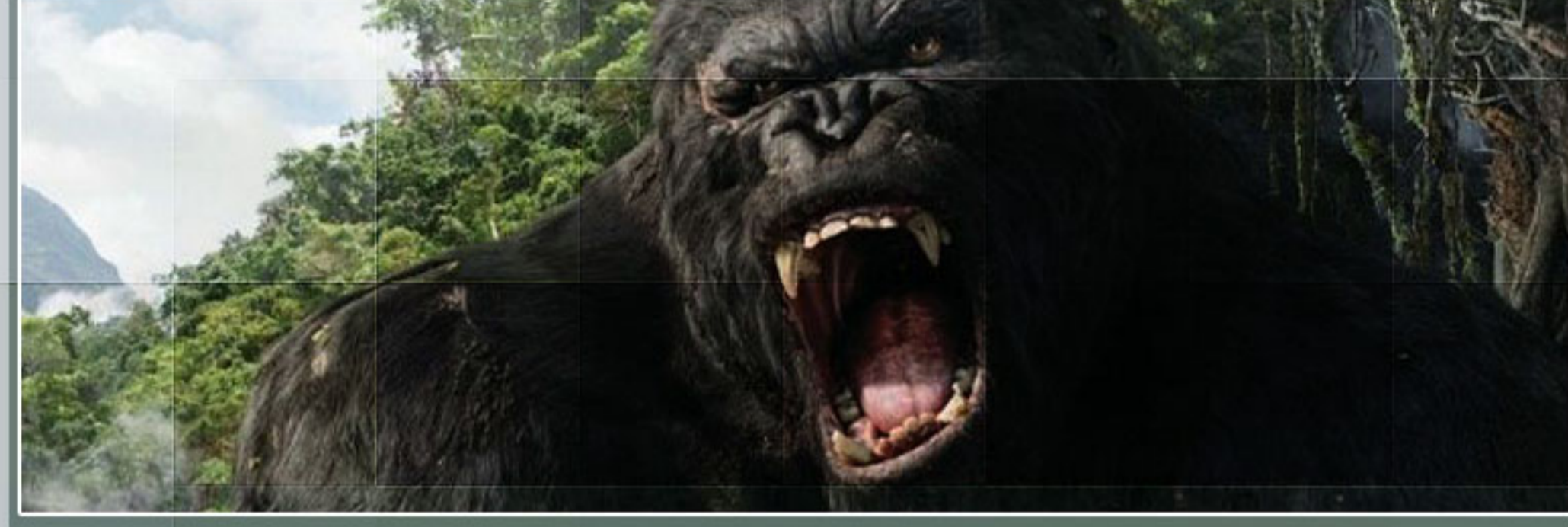
محمد قراجه داغی



آیا «تام هاردی» می‌تواند بازیگر نقش «جیمز باند» شود؟

با وجود اینکه «دنیل کریگ» هنوز اعلام نکرده است که می‌خواهد از ایفای نقش «جیمز باند» کناره‌گیری کند، گمانه‌زنی‌های زیادی در مورد بازیگر جدید این نقش زده می‌شود. به تازگی در یک وبسایت شرط‌بندی ایرلندی، کاربران به سه بازیگر که می‌توانند این نقش را بازی کنند رای داده‌اند. یکی از این بازیگرها (که در رتبه ۳ قرار دارد) «تام هاردی» بازیگر نقش «مکس دیوانه» است. دو بازیگر دیگر نیز «دیمین لوپس» و «آدریس آلبا» هستند. البته هیچ کدام از این آمارها رسمی نیستند و سازنده و ناشر این سری هیچ اشاره‌ای به آنها نکرده است.

محمد قراجه داغی



ساخت فیلم «Kong: Skull Island»، از شرکت «یونیورسال» به شرکت «وارنر» انتقال یافت

آقای «جردن رابرتس» که مسئولیت ساخت نسخه جدیدی از فیلم «کینگ کونگ» را با نام «کونگ: جمجمه» بر عهده دارد، از شرکت «یونیورسال» خارج شده و به کمپانی «وارنر» ملحق خواهد شد. فیلم «کونگ: جمجمه»، فلش بکی به وقایع ما قبل فیلم «کینگ کونگ» خواهد پرداخت. این اطلاعات را فردی آگاه که نخواست هویتش فاش شود، در اختیار سایت TheWrap قرار داده است. از عوامل و دست‌اندرکاران فیلم می‌توان به «بری لارسون»، «تام هیدلستون»، «جیسون میشل» و «کوری هاوکینز» اشاره کرد.

محمد قراجه داغی

برندگان جشنواره فیلم ونیز امسال مشخص شدند

جشنواره فیلم ونیز امسال با حضور ۲۱ فیلم برگزار شد و دو فیلم «Beasts of No Nation» و «The Danish Girl» که از امیدهای اصلی اسکار است نیز جزئی از این فیلم بودند. تیم داوری به ریاست آقای «آلفونسو کوارون» تصمیم گرفتند شیر طلایی جشنواره را به فیلم درام همجنس‌گرایانه «Desde allá» به کارگردانی «لورنزو ویگز» از کشور ونزوئلا اهدا نمایند. آقای «پابلو تراپرو» آرژانتینی هم شیر نقره‌ای بهترین کارگردان را برای فیلم جنایی و هیجانی «El Clan» دریافت کرد. انیمیشن «آنوملیسا» هم به کارگردانی آقای «چارلی کافمن» در حالی جایزه بزرگ جشنواره ونیز را دریافت کرد که هنوز اکران نشده است.

فتوای مرگ برای «مجید مجیدی» و «ای.آر.رحمان»، آهنگساز فیلم «محمد رسول الله»!

یک گروه مسلمان در هندوستان به نام «رضا» فتوایی علیه «الله رخا رحمان»، آهنگساز هندی فیلم «محمد رسول الله» و آقای «مجید مجیدی»، کارگردان فیلم صادر کرده است. یکی از دلایل این گروه تندرو مسلمان برای صدور چنین حکمی، استفاده از نام حضرت «محمد» به تنهایی در عنوان فیلم مطرح شده است. فتوا، حکمی اسلامی و شرعی است که معمولاً با تهدید به مرگ فرد مورد نظر همراه است.

گروه «رضا» همچنین گفته که از دولت هندوستان درخواست کرده تا از پخش فیلم «محمد رسول الله» در هندوستان جلوگیری به عمل بیاورد. «ای.آر.رحمان» آهنگساز فیلم‌هایی چون «میلیونر زاغه نشین» و «۱۲۷ ساعت» بوده و برنده جایزه اسکار نیز شده است.

محمد قراجه داغی





آیا «هالک» در «نگهبانان کهکشان ۲» حضور خواهد داشت؟

«جیمز گان»، کارگردان «نگهبانان کهکشان ۲» به تازگی در مورد شخصیت‌های جدید در این فیلم صحبت کرده‌است. وی گفته که در این فیلم شخصیت‌های جدید زیادی نخواهید دید؛ چون او می‌خواهد که بیشتر و عمیق‌تر به شخصیت‌های فیلم اول پردازد. همچنین از او پرسیده شد که آیا «هالک» در این فیلم حضور دارد یا خیر. او اینگونه جواب داد: «همانطور که قبلاً هم گفته بودم، احتمال حضور «هالک» در این فیلم صفر درصد است!»

مهیار برومند



«تام کروز»، «داگ لیمن» و یک فیلم علمی-تخیلی دیگر

گفته می‌شود که «داگ لیمن» در حال تهیه و تدارک برای ساخت فیلم علمی-تخیلی جدید خود به نام «پارک لونا» است. «تام کروز» نیز در ساخت این فیلم نقش دارد. او حتی به احتمال زیاد بازیگر اصلی این فیلم خواهد بود. فیلم «پارک لونا» مدت زیادی در در ساخت است. از سال ۲۰۰۷ در مورد این فیلم برنامه‌ریزی می‌شد که همه‌ی آن برنامه‌ها به هم خورد. آخرین فیلم که با همکاری این دو شخص ساخته‌شد، فیلم «لبه‌ی فردا» بود که با موفقیت خوبی در گیشه‌ها روبرو شد.

مهیار برومند



تاریخ پخش سریال «مبلغ» از شبکه «AMC» مشخص شد

سریال «Preacher» یکی از مورد انتظارترین سریال‌های شبکه «AMC» است که با همکاری «سٹ روگن» و «اوان گلدبرگ» ساخته می‌شود. این سریال در سال ۲۰۱۶ پخش می‌شود. فصل اول آن نیز ۱۰ قسمت خواهد داشت. داستان این فیلم بر اساس یک داستان کمیک است که در تگزاس جریان دارد. این سریال به طور رسمی در یک توییت به همراه یک پوستر رسماً تایید شد.

مهیار برومند



«ریچارد گرنت» به جمع بازیگران فصل ششم «بازی تاج و تخت» پیوست

بازیگر نقش منفی سریال «دکتر هو» یعنی «ریچارد گرنت» در فصل ششم سریال «بازی تاج و تخت» بازی خواهد کرد. البته هنوز معلوم نیست که او نقش کدام‌یک از شخصیت‌ها را بازی خواهد کرد. به تازگی بازیگران دیگری نظیر «مکس ون سیدو» و «ایان مک‌شین» و «پیلو اسپیک» برای فصل ششم معرفی شده‌اند.

مهیار برومند



حاشیه اقیانوس آرام ۲ «تاخیر خورد»

آخرین فیلم کارگردان معروف «گیلمو دل تورو» یعنی «Pacific Rim» با موفقیت خوبی روبرو شد و قرار بود که فیلم‌برداری نسخه دوم این فیلم از نوامبر امسال شروع شود. اما ظاهراً تاریخ فیلم‌برداری این فیلم تا سال ۲۰۱۶ تاخیر خورده است. فعلاً دلیل این تاخیر مشخص نشده است. همچنین تاریخ اکران این فیلم آگوست ۲۰۱۷ بود که هنوز معلوم نیست این تاریخ هم تاخیر می‌خورد یا خیر. «دل تورو» گفته است که اگر این فیلم با موفقیت روبرو شود، به سراغ نسخه سوم «پسر جهنمی» خواهد رفت.

مهیار برومند

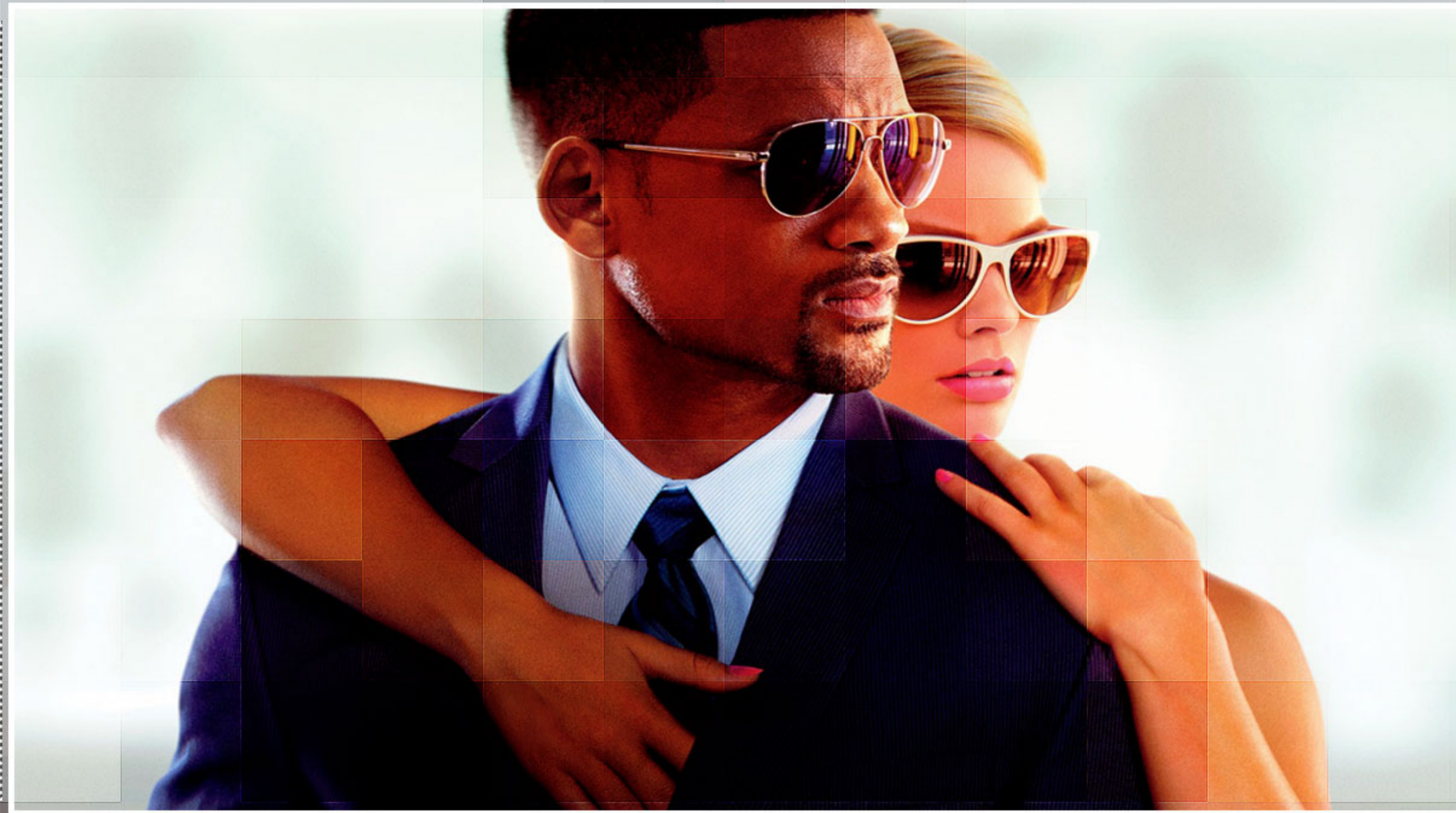


«تاریخ اکران فیلم :
۲۰۱۵»

«کارگردان :
Glenn Ficarra
John Requa»

«نویسندگان :
Glenn Ficarra
John Requa»

«بازیگران :
Rodrigo Santoro
Margot Robbie
Will Smith»



پاپ کورنی‌ها

فصل تابستان در آمریکا، فصل اکران فیلم‌های کم‌دی، سبک و سطحی است که داستان‌های ساده و یک خطی دارند و هدفی جز خندانیدن و سرگرم کردن و ایجاد فضای شاد برای مخاطب در سینما ندارند. این فیلم‌ها در اصطلاح به فیلم‌های پاپ کورنی معروف هستند که در ادبیات سینمای ایران به آنها «سینمای بدنه» می‌گویند؛ یعنی فیلم‌هایی که تماشاگر به خاطر تماشای آن وارد سالن نمی‌شود، بلکه تنها برای وقت گذرانی به جای رفتن به پارک یا هر مکان تفریحی دیگر، به سالن سینما می‌رود.

به همین دلیل است که تماشاگران قبل از ورود به سالن سینما و تماشای فیلم، یک بسته پاپ کورن، نوشابه و ساندویچ می‌خرند تا حین تماشای فیلم حوصله‌شان سر نرود. البته خرید پاپ کورن جزئی جدانشدنی از سینماهای غرب است ولی نخريدن آن برای این گونه فیلم‌ها کاملاً بی‌مورد و عجیب تلقی می‌شود. کمپانی‌ها با دانستن این موضوع که مخاطب در تابستان حوصله تماشای فیلم‌های سنگین و پیچیده ندارد، عموماً آن دست از آثارشان که ذکرشان رفت

را برای اکران در پاییز و زمستان کنار می‌گذارند و فیلم‌های کم‌دی را روانه پرده‌های سینما می‌سازند تا هم به نیاز مخاطب پاسخ بگویند و هم اینکه فروش بالای این فصل را از دست ندهند و ضررهای احتمالی طول سال را جبران کنند. داستان این دسته از فیلم‌ها اینقدر ساده و سر راست است که اگر تماشاگر سالن سینما را به بهانه دستشویی، رفع خستگی یا هر مورد دیگر ترک کند یا تصمیم بگیرد چرتی بزند، قطعاً چیزی را از دست نمی‌دهد!

غرض از این مقدمه طولانی معرفی یکی از پاپ کورنی‌های تمام عیار امسال است که طیف وسیعی از منتقدان و مخاطبان را راضی نگه داشته است و قطعاً از تماشای آن لذت خواهید برد. کم‌دی موفق «تمرکز» اثری از «گلن فیکارا» و «جان رکوا» (خالق اثر موفق دیوانه، احمق، عشق) با هنرنمایی «ویل اسمیت» و «مارگوت رابی» (ستاره فیلم گرگ وال استریت که تا ابد او را با همین فیلم خواهد شناخت).

داستان فیلم درباره قمارباز، دزد و کلاهبردار حرفه‌ای به نام «نیکو» (ویل اسمیت) است که استاد نیرنگ و حقه بازی به منظور برنده شدن در این حوزه است و یکی از بهترین‌ها محسوب می‌شود. «نیکو» (ویل اسمیت) که به تازگی با «جس» (مارگوت رابی) آشنا شده اشته که قصد دارد همه ترندها و حقه های او را یاد بگیرد. «نیکو» هم که به «جس» علاقه مند شده است تصمیم می‌گیرد تمامی ترندها را به او یاد دهد.





پس از اینکه «جس» ترندها را از «نیکي» می‌آموزد، رابطه آنها بهم می‌خورد و «نیکي» سه سال بعد او را در حالیکه کنار مرد میلیونر قرار دارد در آرژانتین ملاقات می‌کند و...

«ویل اسمیت» پس از گذشت حدود دو سال از بازی در فیلم نا امید کننده بسیار ضعیف «بعد از زمین» و رها کردن مبارزه با آدم فضایی‌ها! (فیلمی که از جشنواره‌های مختلف دنیا تنها موفق به کسب تمشک به عنوان بدترین فیلم شد)، نیاز به حضور در چنین فیلم پر فروشى داشت تا بار دیگر خود را به عنوان بازیگر گیشه و طنز معرفی کند و هم اینکه توانایی‌های خود را به عنوان بازیگری کاربرد و حرفه‌ای اثبات کند و دوباره خاطره خوب سری فیلم‌های «مردان سیاه‌پوش» و «من افسانه هستم» را برای طرفدارانش زنده کند.

در فیلم‌های کم‌دی وجود زوج بازیگر سرشناس که بتوانند در سرتاسر فیلم باهم رابطه مناسبی داشته باشند و لحظات فیلم را جلو ببرند، بیش از هر مسئله دیگری مورد نیاز است که «گلن فیکارا» و «جان رکوا» که تجربه ساخت کم‌دی موفق «عشق، دیوانه، احمق» را با زوج «استیوکارل» و «جولیان مور» را دارند، توانسته‌اند مجدد تجربه موفق خودشان را با «ویل اسمیت» و «مارگوت رابی» تکرار کنند که از نکات مثبت فیلم است.

کارگردانان فیلم به خوبی توانسته‌اند جزئیات رابطه «نیکي» و «جس» را با تمامی ظرافت‌ها و فراز و نشیب به تصویر بکشند تا مخاطب فیلم به راحتی بتواند با آنها ارتباط برقرار کند و باورشان کند.

لحن فیلم دارای ضرباهنگ مناسبی است و فیلم‌نامه از منطق روایی محکمی برخوردار است و بعضاً تعلیق‌های مناسبی نیز در قصه وجود دارد که مشت نوبسند را بسته نگه می‌دارد و از پیش بینی فیلم توسط مخاطب جلوگیری می‌کند، اما نقطه ضعف آن تنها در وجود خرده داستان‌های کلیشه‌ای است که قدرت مانور را از کارگردانان گرفته است و در بخش‌های پایانی، فیلم را قابل پیش بینی می‌کند. همچنین پرداخت شخصیت به خوبی انجام نگرفته است و سازندگان فیلم زمان کافی برای گسترش آن در نظر نگرفته‌اند؛ به همین دلیل ناقص و بدون سرانجام به پایان می‌رسند.

اما نقطه قوت فیلم، دو بازیگر اصلی فیلم یعنی «ویل اسمیت» و «مارگوت رابی» هستند که رابطه‌ای ملموس را در مقابل همدیگر خلق می‌کنند. ارکستر بازیگران با ساز فیلم کاملاً هماهنگ است و تقریباً هیچ نقطه ضعفی نمی‌توان در آن پیدا کرد.

«ویل اسمیت» بعد از نمایش ضعیف در چندین فیلم و علی‌الخصوص «بعد از زمین» مجدد ما را به خودش امیدوار می‌کند. او توانسته با خلق شخصیتی باورپذیر و شوخی‌های جالبش بار فیلم را به دوش بکشد. انتخاب «مارگوت رابی» که هنوز همه او را با «گرگ وال استریت»، فیلم اخیر «مارتین اسکورسیزی» می‌شناسند برای ایفای نقش «جس» در قحطی بازیگران خوب زن، انتخابی کاملاً به جا و درست بوده است. «رابی» به خوبی توانسته است از پس ایفای نقش زنی با هویتی نامعلوم و اغواگر بر بیاید و بیانگر اینست که می‌تواند در آینده به مهره‌ای قابل اعتماد در سینمای هالیوود تبدیل شود.

همچنین بازی «جرالد مک رانی» هنرپیشه قدیمی سریال‌های تلویزیونی در نقش پیرمردی بداخلاق کاملاً بی‌نقص درآمده است و «بی دی وانگ» در نقش قماربازی چشم بادامی دوست داشتنی است.

جالب است بدانید که صمیمی‌ترین دوست «نیکي» در تمرکز یک ایرانی به نام «فرهاد» (آدریان مارتینز) است که برخلاف همه فیلم‌های هالیوودی این بار تروریست نیست بلکه دزدی تمام عیار است که «نیکي» او را دوست دارد و مورد اعتماد وی است.

فیلم در مجموع به رسالت اصلی‌اش که سرگرم کردن مخاطب است کاملاً پایبند است. تعلیق‌های فیلم‌نامه و بازی روان و تماشایی دو بازیگر اصلی فیلم لحظات خوبی را رقم می‌زند که مخاطب را خسته نمی‌کند و تمرکز را تبدیل به اثری می‌کند که یکبار دیدن آن خالی از لطف نیست.



«تاریخ اکران فیلم :
۲۰۱۵»

«کارگردان :
Antoine Fuqua»

«نویسندگان :
Kurt Sutter»

«بازیگران :
Rachel McAdams
Jake Gyllenhaal
Naomie Harris»



من فوق العاده‌ام!

در این فیلم هم نقش یک مربی و هم جای خالی زن «بیلی هوپ» را ایفا کند. راهنمایی‌های وی و تعلیم فنون مبارزه که توانست به یکباره «بیلی هوپ» را از این رو به آن رو کند تنها قسمتی از راهنمایی‌های وی است.

در کنار تمامی عناصر این فیلم، یک بازیگر کار خود را به خوبی انجام داد و توانست به این فیلمنامه تکراری یک حال اساسی دهد. «جیک جیلنهال» را تمامی ما به خوبی می‌شناسیم. بازیگری که حقیقت در سال گذشته به خاطر فیلم «شبگرد» خورده شد و نتوانست اسکار بهترین بازیگر مرد را دریافت کند.

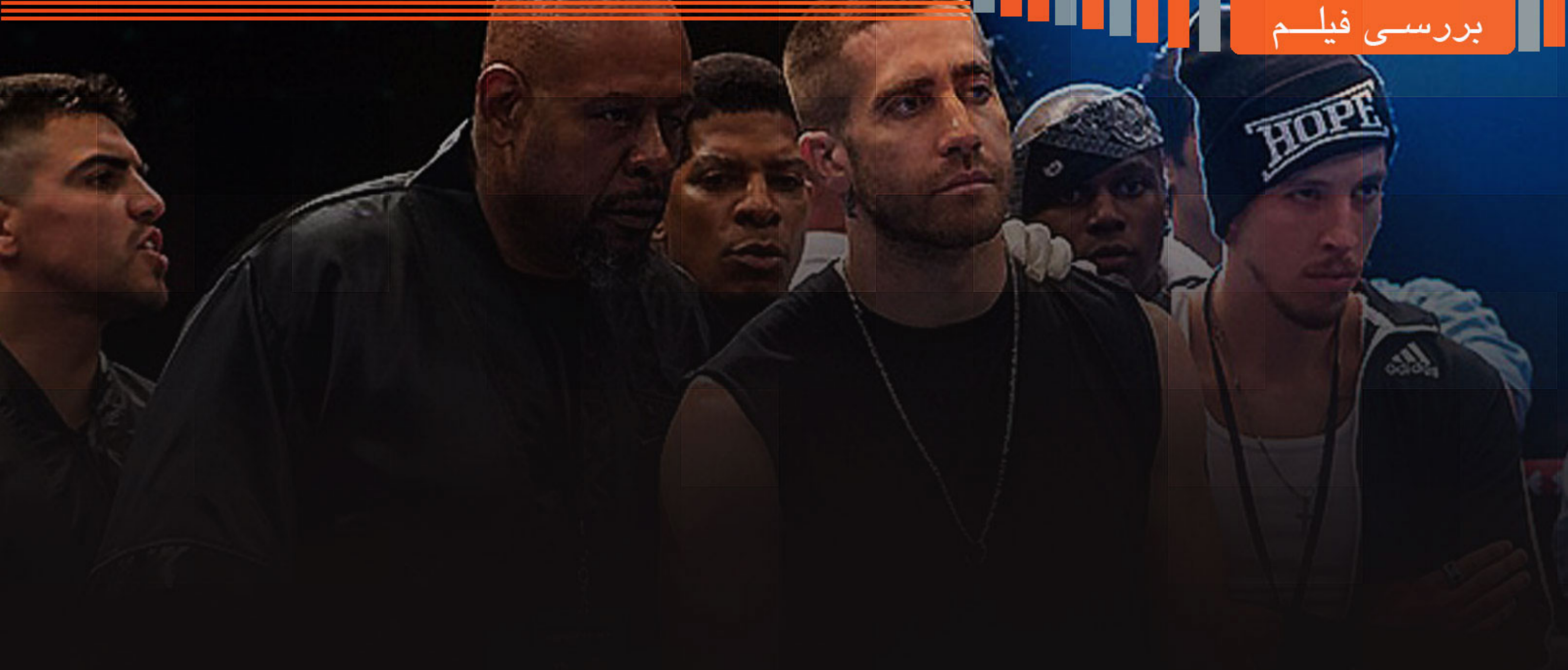
به یک باره دفتر روزگار ورق می‌خورد و زندگی پر زرق و برق و برق آن به «هیچ» تبدیل می‌شود. این اتفاق زمانی رخ می‌دهد که «بیلی هوپ» همسرش را - مائورین (ریچل مک آدامز) - طی یک درگیری از دست می‌دهد و همین شروعی برای روزهای سخت «هوپ» است. روزهایی که به خاطر شدت ناراحتی و عصبانیتش حتی نگهداری دخترش «لیلا» را از دست می‌دهد. بعد از این اتفاق و گذراندن روزهای طاقت فرسا به یک باشگاه می‌رود که سرپرست آن ویلس (فارسیت ویتاکر) است. می‌توان گفت «ویتاکر» توانست

که یکباره از اوج سقوط و باری دیگر صعود می‌کند. بلکه چنین است اما ما یک عنصر حیرت آور در این اثر داریم. بیلی هوپ (جیک جیلنهال) همان قهرمانی است که بازیگرش به خوبی نقش خود را در فیلم ایفا کرده است. نقشی که در چند سکانس اشک از چشمانتان در می‌آورد و در سکانسی دیگر شما را برای دیدن انتهای آن ماجرا هیجان زده می‌کند. داستان چپ دست (Southpaw) درباره شخصیتی به نام بیلی هوپ (جیک جیلنهال) که در دقایق نخست فیلم در حال سپری کردن بهترین روزهای زندگی‌اش است، می‌باشد.

طی چند سال اخیر آثار هالیوودی زیادی مشاهده کردیم که روایتگر زندگی یک ورزشکار و فراز و نشیب‌های آن بود. حال فیلم چپ دست (Southpaw) که جزو آخرین ساخته آقای «آنتونی فاکوا»، کارگردان مطرح هالیوودی است، باری دیگر آن شور و شوق را در ما زنده کرده است. شاید در نگاه اول به این فکر بیفتید که فیلم، داستان چندین کلیشه‌ای ندارد و مانند فیلم‌هایی در همین باب که طی چند سال اخیر دیده‌ایم، یک قهرمان را معرفی می‌کند

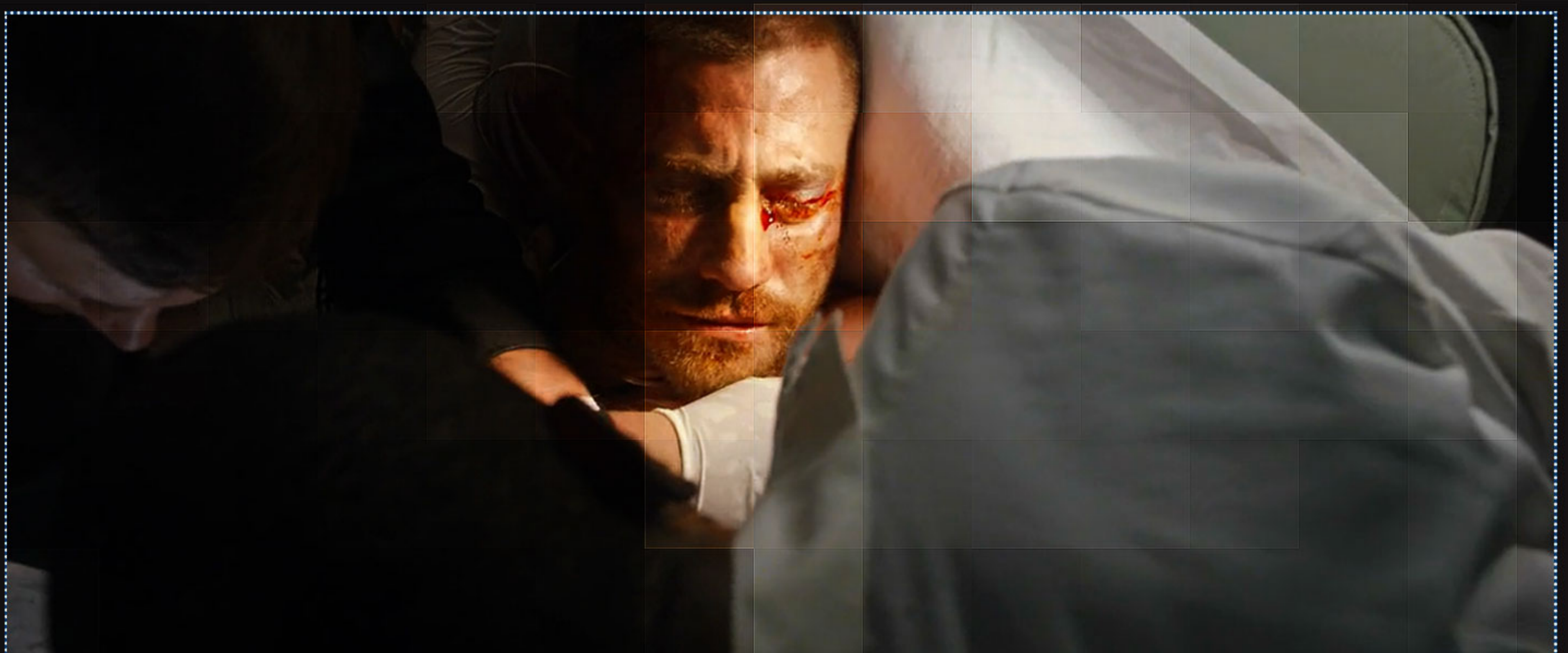


سکانسی که هیچ وقت آن را فراموش نمی‌کنید.



آن چهره معصومانه و خون سرد «جیک» را باید با چهره خشمگین «چپ دست» مقایسه کرد. یک بازیگر حرفه‌ای تنها می‌تواند از پس این دو نقش متفاوت بر بیاید. بازیگری که توانست در لحظاتی نبض ما را از کار بیندازد و آدرنالین خونمان را زیاد کند و در لحظاتی نیز اشک از چشمانمان در بیاورد. مطمئن باشید سکانسی که همسر وی کشته می‌شود و احساساتی که «جیک جیلنهال» از خود بروز می‌دهد در کمتر فیلمی دیده‌ایم. پس باید خوشحال باشیم که چنین کسی بازیگر این نقش شد. کماکان به این فکر می‌کنم که اگر Eminem در این فیلم بازی می‌کرد «چپ دست» چه از آب در می‌آمد و سپس در ذهنم این جواب را می‌چپانم که خداروشکر کارگردان «جیک جیلنهال» را به عنوان بازیگر در این فیلم انتخاب کرد.

اگر بخواهیم چپ دست را از چند جناح به گیشه نقد بیاوریم باید در ابتدا از تدوینگر آن قدردانی کنیم. تدوینگری که در سکوت توانست لحظات نابی را برای ما ایجاد کند. به خصوص در دقایق پایانی فیلم که «بیلی هوپ» در حال مبارزه با میگل اسکوبار (میگل گومز) است. در چشمان خونی «بیلی هوپ» کاملاً می‌توان انتقام را دید. انتقامی که زندگی را عوض کرد. نقطه مثبت دیگر چپ دست موسیقی آن است. نواهایی که در قسمت‌هایی از فیلم توسط «جیمز هورنر» که در سانحه هوایی جان خود را از دست داد ساخته شده است و ریتم «امینم» نیز که تاثیر گذاری خوبی در آن دارد شما را برای دیدن ادامه فیلم هیجان زده می‌کند. حال که حرف از رپ شد باید به حضور «۵۰ سنت» در فیلم اشاره کرد که در نقش یک مدیر برنامه و رابط فدراسیون توانسته در هر دو بخش فیلم به خوبی خود را نشان دهد. باید به این موضوع ایمان آورد که فیلم شاید بهترین فیلمنامه را داشته باشد اما زمانی که بازیگر مختص شخصیت در آن فیلم حضور نداشته باشد، ما با یک اثر بد رو به رو می‌شویم. «فاکوا» توسل از این نظر که توانست بازیگر مورد نیاز خودش را به خوبی انتخاب کند بسیار شانس آورد. قول می‌دهد که هر بازیگری به جز «جیلنهال» شخصیت «بیلی هوپ» را بازی می‌کرد ما با چنین اثری که هم‌اکنون در اختیار داریم رو به رو نمی‌شدیم



بیلی هوپ پس از مرگ همسرش برای هضم این درد با ماشین خودش را به یک درخت می‌زند و بعد از بهوش آمدن تنها یک خواسته دارد؛ لیلا کجاست؟



It follows



علیرضا باصفا

«تاریخ اکران فیلم :
۲۰۱۵»«کارگردان :
David Robert Mitchell»«نویسندگان :
David Robert Mitchell»«بازیگران :
Maika Monroe
Keir Gilchrist
Olivia Luccardi»

فرار تا کی...؟

گویا «هیو» مبتلا به مشکلی است که ارواح را به خود جذب می‌کند و حالا با هم بستری شدن با «جی» او هم این مشکل را پیدا کرده است و این روند از طریق خوابیدن با دیگران ادامه پیدا می‌کند. «میشل» داستان را بسیار ساده روایت می‌کند و بیشتر شوک‌ها و پیچش‌ها را از طریق دوربین و موسیقی به بیننده منتقل می‌کند. موسیقی و ضرب آهنگ بسیار زیبای Rich Vreeland بر شما آن چنان اضطرابی وارد می‌سازد

«جی» یک دختر زیباست که با پسری به تازگی آشنا شده و با او به سر قرار می‌رود اما هیو (فردی که با او قرار گذاشته) مقداری از حالت طبیعی خارج است و بعضی اوقات رفتار و حرکات عجیبی دارد و «جی» به خوبی متوجه این قضیه می‌شود اما اهمیتی به آن نمی‌دهد. در قرار بعدی «جی» با «هیو» هم بستری می‌شود و این تازه آغاز ماجراست.

فیلم با اینکه از داستانی خیالی بهره می‌برد اما هدف اصلیش را به صراحت بیان می‌کند. نویسندگان It Follows داشته‌اند که مشکلات جنسی را پایه اصلی فیلم قرار دهند ولی خوشبختانه زیاد روی آن پافشاری نمی‌کنند و با نشان دادن لحظات مهیج مانند لحظه ورود ارواح سعی در همراه کردن مخاطب با خود می‌کنند. در آغاز فیلم، شما با صحنه‌ای شوک آور مواجه می‌شوید و درک موضوع را برایتان سخت و عجیب می‌کند. رفته رفته فیلمنامه روی خودش را نشان می‌دهد و «جی» که یک دختر نوجوان است را با شما همراه می‌کند.

کارگردان فیلم David Robert Mitchell که چهار سال پیش در سال ۲۰۱۰ اولین فیلم خود را که یک درام / کمدی بود با نام The Myth Of The American Sleepover را ساخت و آغاز به کار کرد. با اینکه او سابقه چندانی در زمینه این ژانر را ندارد اما این بار در It Follows سنگ تمام گذاشته و کاری می‌کند که شما سر جای‌تان می‌خکوب می‌شوید. «میشل» به خوبی توانسته فیلم خود را از سایر آثار ترسناک و آیکی چند سال اخیر جدا کند و آن را به فیلمی بسیار خوش ساخت و مناسب برای هم بزرگسالان و هم علاقمندان سبک ترس تبدیل کند.

It follows از آن دسته فیلم‌هایی است که امروزه کمتر دیده و شناخته می‌شود. فیلمی ترسناک با درجه بندی R که از سایر فیلم‌های هم سبک خود فاصله گرفته و برای ترساندن مخاطب خود او را در هاله‌ای فراگیر از دلهره قرار می‌دهد که باعث ایجاد ترس بیشتر شده و کمبود خون و خونریزی در فیلم را جبران می‌کند. البته باید بگویم منظور بنده این نیست که فیلم صحنه‌های تکه و پاره کردن و چندان آور و ... ندارد اما مانند سایر فیلم‌های هم سبک خود یک قاتل روانی ندارد که بدون منظور از ناکجا آباد پیدایش شود و تا زمانی که همه را نکشد بی‌خیال ماجرا نشود!



که دیگر نیازی به دیالوگ‌های اضافه یا هر چیز اضافی دیگری نیست. البته این موسیقی و ضرب آهنگ فوق العاده را فیلم‌برداری بسیار زیبای Mike Gioulakis کامل می‌کند. دوربین همیشه در زاویه درست قرار می‌گیرد و نشان می‌دهد کار با برنامه‌ریزی پیش‌رفته و لحظه‌ی فیلم‌برداری همه چیز منظم بوده است.

«Maika Moonre» که او را در «Labor Day»، در کنار «کیت وینسلت» دیده بودیم با اینکه بسیار جوان است و ۲۱ سال بیشتر ندارد اما استعداد بازیگری خود را به خوبی نشان می‌دهد. به همراه او Keir Gilchrist و Olivia Laccardi را مشاهده می‌کنیم که آنها هم بسیار جوان هستند اما در عمل بسیار خوب عمل کرده و شخصیت کاراکترشان را به خوبی منتقل می‌کنند؛ علاوه بر این در فیلم روابط بین آنها خوب درآمده و دوستان نزدیکی به نظر می‌آیند. این سه دوست که به همراه دوستان دیگر خود گرک و کیلی سعی بر کمک به دوست خود جی را دارند. با اینکه ایفای نقش بسیار خوب است اما حرکات ناشیانه در فیلم دیده می‌شود که به نظر بنده با به دست آوردن تجربه بهتر هم می‌شوند.

در کلام آخرم باید بگویم که *It Follows* ترکیب بسیار خوبی از درام و ترس است که در ژانر خود به خوبی عمل می‌کند و یک ساعت و چهل دقیقه (حدود دو ساعت) پرهیجان و با استرس را در شما ایجاد می‌سازد. پایان داستان نیز مانند دو نیمه دیگر آن خوب و قوی است و به اکثر سوالات شما جواب می‌دهد و مانند سایر آثار هم سبک خود چند نقطه‌ی مبهم را باقی می‌گذارد تا شاید در آینده دنباله‌ای از آن ساخته شود. در کل این فیلم را برای دوستداران سبک ترس پیشنهاد می‌کنم و مطمئنم تا آخرین لحظه از جایشان تکان نمی‌خورند.



«تاریخ اکران فیلم :
۲۰۱۵»

«کارگردان :
Brad Peyton»

«نویسندگان :
Carlton Cuse»

«بازیگران :
Dwayne Johnson
Carla Gugino
Alexandra Daddario»



مانی شات‌های تکراری!

به هیچ وجه نمی‌توان «دواین جانسون» با آن عضلات و بدن شش تکه در نقشی فرو کرد که از اول تا انتهای فیلم تنها یک مشت به صورت یک شخص می‌زند! «دواین جانسون» به هیچ وجه نمی‌تواند احساسات خود را در فیلم بروز دهد و تنها به عنوان یک سوپر استار برای پرفروش‌تر شدن فیلم به کار گرفته شده است. طی چند سال اخیر ما با این گونه انتخابات از سوی کارگردان سینمای هالیوود بسیار روبه‌رو بودیم که در جدیدترین آن Maggie است که به «آرنولد شوارتزنگر» نقش یک پدر امیدوار داده شده است.

در بیست الی سی دقیقه نخست، ما با خط داستانی «فتضاحی» روبه‌رو هستیم. داستانی که آن را چند ده هزار بار در دیگر اثرات سازندگان فیلم‌های سینمایی دیده‌ایم. اما بعد از گذشت دقایقی ما به عمق فاجعه نفوذ می‌کنیم و می‌بینیم که چه طور یک حادثه می‌تواند زندگی یک شخص را از این رو به آن رو کند. گرچه داستان نسبتاً مفید است (از لحاظ هشدار به ساکنین کالیفرنیا و دیگر مناطق اطراف آن)، اما به هیچ وجه نباید آن را یک اثر برگزیده دانست.

«سان آندریاس» را می‌توان نمونه کاملی از «مانی شات»‌هایی دانست که که سازنده آن برای بازگشت بودجه ساخت فیلمش آن‌ها را کنار یکدیگر برای بیننده بیچاره گزیده است.

بیننده زمانی که San Andreas را مشاهده می‌کند با دو داستان کاملاً متفاوت همراه می‌شود. یک داستان که درباره دانشمندی به نام «پل جیاماتی» است که با تحقیقات بسیار پیچیده خود توانسته وقوع زمین لرزه را پیش بینی کند و دیگری درباره یک خلبان هلوپتر نجات لس آنجلس با نام ری (دواین جانسون) است که برخلاف موفقیت‌های بی‌شمار کارش، مشکلات بی‌شمارتری را در زندگی خصوصی خود در حال تجربه است. زندگی که به معنی واقعی کلمه از هم پاشیده شده است.

طی سال‌های اخیر، ما با ساخته‌های متفاوتی که محوریت اتفاقات ناگوار و ناگهانی ساخته شده بود، رو به رو بودیم. Earth-quake سال ۱۹۷۴ نمونه بارزی از این سبک است. اثری که بعد از ۴۰ سال می‌توان گفت با کیفیتی بهتر و زرق و برقی بیشتر بر روی پرده سینماهای دنیا رفت و فروش نسبتاً خوبی داشت. San Andreas نه بد بود و نه خوب! می‌توان گفت اثری میانه آن تصورات قبلی بنده که از دیدن تریلر چند دقیقه‌ای این فیلم شکل گرفته بود، توسط سازنده سفرهای شگفت انگیز (بِرَد پیتون) به تصویر کشیده شده بود. تصویری که می‌توانست بهتر از این‌ها بدرخشد.



سکانسی که کمی دارای چاشنی هیجان برای خوراندن فیلم در ذهن بیننده را داراست.



به جرئت می‌توانم بگویم که به جز بلیک (الکساندرا داداریو)، تمامی بازیگران San Andreas به بدترین شکل ممکن به ایفای نقش پرداختند. «بلیک» توانست به عمق فیلمنامه برود و مو به مو فیلمنامه را بازی کند. شما برای دیدن تفاوت این بازیگر در ایفای نقشش، می‌توانید به سکانس نخست بازی «داداریو» که در حال آفتاب گرفتن است بروید و آن را با سکانس‌های انتهایی فیلم که دنبال یک راه نجات برای مقابله با غرق شدن است مقایسه کنید. در کنار درخشیدن این بازیگر، داستان نسبتاً نامتعادل «سان آندریاس» یکی از شخصیت‌ها را در سونامی ذهن نویسنده غرق می‌کند. مجموع بازی دنیل «یوان گریفید» در فیلم را می‌توان کمتر از ۸ الی ۱۰ دقیقه دانست! همانطور که می‌دانید «یوان گریفید» جزو بهترین‌های زمانه ما است که درخشش در فیلم و سریال‌هایی مانند «چهار شگفت‌انگیز» و سریال جاویدان (Forever) کاملاً به چشم می‌آید.

«سان آندریاس» در کنار کم و کاستی‌هایش یک پیام واحد را به تمامی ساکنین زمین داشت. پیامی که موضوع آن «حادثه» و متن آن «خبر نمی‌دهد» است. به هیچ وجه نباید از زمین لرزه‌های عظیمی که طی سال‌های اخیر توانست هم‌نوعان خودمان را در تمامی نقاط کره زمین به کشتن دهد ساده بگذریم. کشتارهایی که به طور حتم هر چند ده سالی باید منتظر روبه‌رو شدن با آن باشیم.

آخر چگونه آن استایل ۲ الی ۳ دهه اخیر وی را با استایل این فیلمش در تصورات ذهنیمان بگنجایم؟ در بُعدی دیگر می‌توان گفت که «اما» (کارلا گوگینو) تنها برای نشان دادن اندام خودش در فیلم حضور دارد! به جز یک سکانس هیچ حرکت غافلگیرکننده یا جذابی از وی نمی‌بینیم و همیشه قالب چهره آن، بهت زده است.

اگر بخواهیم این فیلم را تنها بر اساس یک معیار امتیاز دهیم، جلوه‌های بصری آن است. جلوه‌های که نبودش در Earthquake بسیار احساس می‌شد و حال پس از گذشت ۴۰ سال می‌توان در San Andreas به چشم دید. جلوه‌های که تنها نقطه عطف این فیلم برای مشاهده ادامه این فیلم توسط بیننده است. اگر می‌خواهید وسعت جلوه‌های بصری این فیلم را ببینید، به سکانس‌هایی که سطح شهر در حال موج زدن است رجوع کنید. بی شک این سکانس می‌تواند نظر شما را برای بد بودن این فیلم عوض کند.

در کنار جلوه‌های بصیری این فیلم، ما با تعداد انگشت شماری از سکانس‌های دلهره‌آور نیز روبه‌رو بودیم. سکانس‌هایی که بعضی از آن را در دیگر فیلم‌ها دیده بودیم اما باز می‌خواستیم مشاهده کنیم. در میان این سکانس‌ها می‌توان به غرق شدن دختر ری (بلیک با بازی الکساندرا داداریو) اشاره کرد. سکانس‌هایی که حتی بیننده نیز برای زنده شدن دوباره او دعا می‌کند.



زن و شوهری که در آغوش هم به استقبال سونامی می‌روند.



«تاریخ اکران فیلم :
۲۰۰۸»

«کارگردان :
Justin Chadwick»

«نویسندگان :
Peter Morgan
Philippa Gregory»

«بازیگران :
Scarlett Johansson
Natalie Portman
Eric Bana»



رقابت اجباری

اما با رضایت «ویلیام کری»، او نزد پادشاه می‌رود. «آن» ناراحت از این اتفاق، در حالی که خواهر خود را مقصر می‌داند، بدون اطلاع دیگران با «هنری پرسی» ازدواج می‌کند که این امر موجب تبعید او به فرانسه می‌شود اما مدتی بعد دایی و پدرش تصمیم می‌گیرند دوباره او را به دربار بازگردانند و ...

در طول فیلم شاهد رقابت و تقابل دو خواهر و سوء تفاهم‌ها و دل شکستگی‌هایی هستیم که شرایط پیش آمده باعث آنها شده است. این که جاه طلبی یکی، سر خود را به باد داده و باعث بی‌آبرویی و نابود کل خاندان می‌شود.

به فکر معرفی «آن» به پادشاه که به زودی قصد سفر به آن منطقه را دارد می‌فکنند؛ به این امید که وی از «آن» خوشش بیاید و او را به عنوان معشوقه و یکی از زنان حرم سرا به کاخ ببرد و از این طریق، آنها به خواسته‌ی خود برسند. «آن» نیز با وجود مخالفت شدید مادرش قبول می‌کند که با آنها همکاری کرده و تلاش کند تا دل پادشاه را به دست آورد.

زمانی که پادشاه به منطقه‌ی آنها می‌رود متوجه «آن» شده و از او خوشش می‌آید، اما زمانی که همه چیز طبق خواسته‌ی آنها پیش می‌رود، اتفاقی باعث می‌شود پادشاه متوجه «مری» شود و او را به کاخ دعوت کند؛ در حالی که او اصلاً تمایلی به این کار نداشته و خواهان زندگی با همسرش در روستا است.

و در عین حال دارای تفاوت‌های اخلاقی بسیاری نیز هستند. وقتی به سنین جوانی می‌رسند، مری زودتر از خواهر و برادر خود، با «ویلیام کری» ازدواج می‌کند و زندگی مشترک را در روستا و به دور از زندگی سلطنتی آغاز می‌کنند. در کنار این جریان‌ات، در دربار پادشاه اتفاقاتی رخ می‌دهد. ملکه، فرزند پسر مرده‌ای به دنیا می‌آورد و بار دیگر پادشاه نگران و مایوس از فقدان فرزند ذکور و برای فرار از نگرانی، به آغوش معشوقه‌های جدید پناه خواهد برد. پدر و دایی دخترها که قصد کسب قدرت و دست یابی به مقامات بالا را دارند،

«دختر دیگر بولین» نام فیلمی است به کارگردانی «جاستین چادویک» و برگرفته از کتابی به همین عنوان که برای اولین بار در سال ۲۰۰۱ چاپ شد و در سال ۲۰۰۸ پا به عرصه‌ی سینما گذاشت و به داستان زندگی «آن بولین» (همسر دوم هنری هشتم) و خواهر کوچکتر وی، «مری بولین» می‌پردازد که ناخواسته وارد رقابتی سخت می‌شوند.

«مری»، «آن» و «جورج بولین» سه فرزند «توماس بولین» و «الیزابت هاوارد» هستند که به دلیل اختلاف سنی کم، همراه با هم بزرگ شده و وابستگی زیادی به یکدیگر دارند



«هنری هشتم» با هنرمندی «اریک بانا»، مردی هوس باز و بی‌اراده را به تصویر می‌کشد که ابتدا «مری» را به قصر می‌خواند و احترام بسیاری برای این خواهر خوش‌قلب و آرام قائل است اما پس از آن هوس به دست آوردن خواهر بزرگتر که روی خوش به او نشان نمی‌دهد، مشکلات زیادی را حتی برای کشور و سیاست‌هایش به وجود می‌آورد. او حاضر می‌شود برای به دست آوردن دختری که دست رد به سینه اش زده ملکه‌ی لایق کشور را با وجود همه‌ی مخالفت‌ها طلاق دهد به این بهانه که او نتوانسته صاحب فرزند ذکوری شود و زمانی متوجه اشتباه خود می‌شود که کار از کار گذشته و مرتکب اشتباهات فراوانی شده است و پس از آن نیز این احساسات تأثیرات منفی در روابط آن دو با هم می‌گذارد. این کاراکتر به خوبی نمونه‌ای بارز از پادشاهان فاسد و نیز بی‌ارادگی‌های آنهاست.

«مری بولین»، خواهر کوچکتر، با بازی «اسکارلت جوهانسون»، دختری آرام و مهربان و دل‌سوز است که خوش‌قلبی و صفات زیبایش پادشاه را مجذوب کرد و حتی به همین دلیل نیز جان او را پس از اتفاقات گوناگون پیش آمده بخشید. «مری» تا آخرین لحظات نیز حسن نیت خود را به خواهرش نشان داد و از هیچ تلاشی برای کمک به او فروگذاری نکرد. «جوهانسون» با چهره‌ای آرام و صبور به خوبی از پس این نقش برآمده و زنی فداکار، با گذشت، مهربان و فداکار را به نمایش گذاشت.

«ناتالی پورتمن» نقش دختر بزرگ و زیبا و همیشه در صحنه‌ی خانواده را به عهده دارد که از لحاظ اخلاقی با خواهر کوچک خود تفاوت بسیاری دارد. «ان» بسیار زیرک، مغرور، جاه‌طلب و سنگدل است و حتی به خواهر خود نیز خیانت می‌کند و برای رسیدن به درجات بالا از هیچ کاری نمی‌گذرد و لحظه به لحظه بیشتر ریسک می‌کند و قدم‌های خطرناک تری بر می‌دارد و سرانجام حرص و طمع او، خود و خانواده‌اش را به ورطه‌ی نابودی می‌کشاند.

«دختر دیگر بولین» فیلمی است غم‌انگیز، اما آموزنده و جالب با پایانی قانع‌کننده و مناسب که محصول مشترک انگلستان و آمریکا است که فیلم برداری آن در «کنت» انگلستان و توسط «کارن مک‌گرن» انجام شد

و برای اولین بار در سال ۲۰۰۸ در جشنواره فیلم برلین اکران شد. در ۲۹ فوریه در آمریکا و در ۷ مارس در انگلستان به اکران عمومی درآمد. این فیلم در سینما ۳۵٫۵ میلیون دلار درآمدی داشت و همچنین در ژوئن ۲۰۰۸ نسخه بلو-ری آن به بازار عرضه شد. دیدن این فیلم درام زیبا و آموزنده و مملو از کشمکش‌ها و رقابت‌های خانوادگی به همگان توصیه می‌شود.



«تاریخ اکران فیلم :
۲۰۱۵»

«کارگردان :
Brad Bird»

«نویسندگان :
Brad Bird
Damon Lindelof»

«بازیگران :
George Clooney
Britt Robertson
Hugh Laurie»



ترسیم مشکل دار آینده‌ای دیده نشده

که در وصف بخش فنی این فیلم می‌زنیم. با تمام این‌ها، وقتی خبر از ساخته شدن دنیایی تازه با یک معماری تئوری و فنی بی‌نظیر با نام «سرزمین فردا» به ما داده می‌شود، منتظر اثری هستیم که شکل و شمایلش به برترین فیلم‌های سال بخورد اما متأسفانه باید بگوییم که «سرزمین فردا» به هیچ عنوان این‌گونه نیست!

داستان فیلم روایتی است از ماجرای کیسی (با بازی Britt Robertson) به نام کیسی (با بازی Britt Robertson) رخ می‌دهد.

که یک لحظه تماشای آن، پتانسیل بالای اثر را به شما ثابت می‌کند. جدا از فانتزی و قوانین دنیای تازه‌ی Brad Bird که در حد اعلاء شکل گرفته، وقتی قرار باشد اثری را از سازنده‌ی قسمت چهارم «موریت غیر ممکن» شاهد باشیم از این که نتیجه از نظر فنی بی‌نظیر است مطمئن هستیم. دقیقاً به مانند بخش قبل، این‌جا هم انتظار صحیح ما از کاری که پای آن امضای این کارگردان دیده می‌شود به بار نشست و «سرزمین فردا» در بخش فنی چیزی در حد و حدود خارق‌العاده است.

فیلمبرداری بی‌نظیر و جلوه‌های ویژه‌ی دیوانه‌کننده که دنیای کاملاً جدید را تصویر کرده‌اند، گواهی خوبی بر حرف‌هایی است

«سرزمین فردا» قصه‌ای تازه و متفاوت را در آینده‌ای جذاب و شاد و دیده نشده روایت می‌کند. تم متفاوتی که این فیلم از آن بهره می‌برد، به حدی ارزشمند و دوست‌داشتنی است که خودش به تنهایی «سرزمین فردا» را اثری لایق تجربه می‌نماید.

وقتی که مشخص شد «سرزمین فردا» قرار است توسط سازنده‌ی انیمیشن‌های دوست‌داشتنی «غول آهنین» و «شگفت‌انگیزان» ساخته شود، همه‌ی ما انتظار یک رویاپردازی جذاب دیگر را داشتیم و می‌خواهیم به شما اطمینان دهیم که این انتظار کاملاً به‌جا بوده و نتیجه‌ی کار Brad Bird یک فانتزی دیزنی‌وار تازه و قشنگ است. دنیای خلق شده در «سرزمین فردا» آن‌قدر خوب و منظم شکل گرفته است

مخاطبی که به طور کامل با دنیای فیلم‌های دیزنی آشنا باشد، وقتی خبر ساخته شدن یک فیلم در رابطه با انسان‌ها در آینده‌ی دور توسط دیزنی را بشنود، از ساخته شدن یک دنیای فانتزی و جذاب و صد البته متفاوت مطمئن می‌شود. برخلاف اغلب آثار بلاک‌باستر سینمایی که سعی در به تصویر کشیدن آینده دارند، دیزنی آینده‌اش را به شکلی دوست‌انوارتر و زیبا نشان مخاطب می‌دهد. در روزگاری که آینده‌ی هالیوودی، معنایی جز جنگ‌های جهانی، کشتارهای بزرگ، تصاحب جهان توسط ربات‌ها و در کل نابودی بشر و بشریت ندارد،





جدا از همه‌ی این موارد، یکی از مشکلات «سرزمین فردا» در بخش داستانی، مربوط به روایت کند آن می شود که در برخی مکان‌ها، مخاطب را خسته و آزرده می‌نماید. البته اغلب فیلم، آن قدر از زیبایی‌های تصویری و دنیایی متفاوت بهره می‌برد که احتمالاً برای بسیاری این روایت کند تبدیل به چیزی خسته کننده نمی‌گردد.

«سرزمین فردا»، از آن فیلم‌هایی است که بازیگران خوب و نه چندان معروفی آن را به زیبایی شکل داده اند. شاید در لیست بازیگران اثر، نام «جورج کلونی» تنها نامی باشد که بزرگ و کاملاً شناخته شده به نظر می‌رسد اما راستش را بخواهید «جورج کلونی» در این فیلم چیز خاصی به ما ارائه نمی‌کند و در بهترین حالت (!) قابل قبول به نظر می‌رسد اما برخلاف او Britt Robertson در نقش شخصیت «کیسی» چیزی ارائه می‌کند که اصلاً انتظارش را نمی‌کشیدیم. اغلب بازیگران این فیلم، نمایشی قابل قبول و حتی در برخی موارد بالاتر از انتظارمان نشان می‌دهند و به صورت خلاصه باید گفت «سرزمین فردا» در بخش بازیگری، در نقطه‌ای نزدیک به صفت عالی قرار دارد.

«سرزمین فردا» یکی از آن فیلم‌هایی است که به سبب داشتن دنیایی جدید و سرشار از زیبایی، می تواند تبدیل به اثری تکرارنشده شود اما به خاطر سایه‌ای که از یک سری اشکال روی آن افتاده است، آن جور که باید و شاید به نظر نمی‌رسد. این فیلم، اثری از یکی از فیلم‌سازان خوب و شناخته شده است و از نظر فنی عالی و متفاوت جلوه می‌کند. شاید «سرزمین فردا» از فیلم‌های عالی سال ۲۰۱۵ نباشد اما دلایل بسیاری برای تماشایش وجود دارد که از میان آن‌ها می‌توان به بازیگرانی خوب، دنیایی تازه، جلوه‌هایی چشم‌نواز از یک دنیای دیده نشده و ... اشاره کرد. در جمله‌ی آخر، فقط این را می‌گوییم که این فیلم یکی از آن چیزهایی است که یک بار دیدنش تقریباً برای همگان نکات جذابی دارد و از دست دادنش کار درستی نیست.

پدر «کیسی»، یکی از اعضای سازمان ناسا است و خود او هم با هوش بسیاری که دارد همواره در پی داشتن اطلاعاتی بیشتر در رابطه با فضا است. ماجرای اصلی «کیسی»، از آن جایی که شروع می‌شود یک جسم کوچک را از دختر بچه‌ای که در حقیقت یک ربات از آینده است، دریافت می‌کند. «کیسی» متوجه می‌شود که این ربات، در حقیقت از مکانی به نام «سرزمین فردا» به این جا آمده است. «کیسی» با لمس کردن این جسم کوچک (که شبیه یک سنجاق سینه به نظر می‌رسد) آینده را می‌بیند. داستان «کیسی» زمانی وارد مرحله‌ی نهایی خود می‌شود که فرانک (با بازی جرج کلونی) به او می‌پیوندد و «کیسی» می‌فهمد که این مشاهده‌ی آینده مشکلاتی را نیز به همراه دارد.

سرزمین فردا، شاید ضربه‌ی اصلی را از داشتن هدف‌های زیاد می‌خورد. نویسندگان فیلمنامه‌ی این اثر، بعضی مواقع آن قدر در داستان‌شان پیچش‌های عجیب و غریب ایجاد می‌کنند که احساس می‌کنیم با یکی از خاص‌ترین آثار داستانی تاریخ رو به رو هستیم اما از آن جایی که این پیچش‌ها در پایان به چیز خاصی منتهی نمی‌شود، صرفاً انتظارات بیننده را لحظه به لحظه بیشتر می‌کند و نتیجتاً باعث می‌شود که آن پایان صاف و ساده بیش از پیش در ذوقش بزند. دنیای سرزمین فردا، پر شده از حرف‌ها و مفاهیمی که می‌خواهند به مخاطب پیام اخلاقی بدهند و امید را در درون وجودش بدمند اما همین فلسفه‌های خوابیده پشت داستان (که می‌توانند ارزش بالایی داشته باشند)، به دلیل توجه بیش از اندازه‌ی سازندگان در پیچیده کردن ظاهری داستان به طور کلی محو می‌شوند. شاید عیب «سرزمین فردا» در بخش داستانی را بتوان به سادگی هرچه تمام‌تر به سعی در خاص کردن آن نسبت داد.

سرزمین فردا، اثری خوب و دوست‌داشتنی تر می‌بود اگر نویسندگان به جای تلاش در ایجاد پیچش‌هایی که متعلق به دنیای این‌گونه فیلمی نیست، صرفاً به روایت داستان خودشان می‌پرداختند و کاری نمی‌کردند که مخاطب در لحظه‌ی آخر به خاطر دیدن یک چیز ساده عذاب بکشد.

شاید اگر روایت فیلم به همان سادگی و خالصی خودش می‌بود و به زور چرخش‌ها و قفل‌هایی را درون خودش جای نمی‌داد، بیست دقیقه‌ی پایانی هم چیز بهتری جلوه می‌کرد.



«تاریخ اکران فیلم :
۲۰۱۵»

«کارگردان :
Ava DuVernay»

«نویسندگان :
Paul Webb»

«بازیگران :
David Oyelowo
Carmen Ejogo
Tom Wilkinson»



تحقق یک رویا

طوری‌که بعد از این تظاهرات عظیم و فشارهای اجتماعی، «لیندون جانسون» رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده آمریکا مجبور پذیرش حقوق سیاه پوستان و صدور قانون برابری حقوق مدنی شد.

«مارتین لوتر کینگ» رهبر سیاه پوستان آمریکایی در خانواده‌ای متوسط در ایالت «جورجیا» به دنیا آمد. او کار وی در دهه ۱۹۶۰ و تلاش‌های خستگی‌ناپذیر او برای به ثمر نشاندن تصویب قانون حقوق مدنی بود.

«مارتین لوتر» در سال ۱۹۶۳ به عنوان مرد سال از سوی مجله تایم برگزیده شد

که در تظاهرات بزرگ سیاهان آمریکا در سال ۱۹۶۲ کنار بنای یادبود «آبراهام لینکلن» در واشنگتن دی سی، ایراد شده است. تظاهراتی که سیاه پوستان آمریکایی برپا کردند تا اعتراضی باشد به بازداشت «رزا پارکس»، زنی که با بلند نشدن از روی صندلی اتوبوس عمومی برای یک سفیدپوست زندانی شد و هم اعتراض به عدم برخورداری از برابری حقوق مدنی و حقوق شهروندی میان دو گروه سفید پوستان و سیاه پوستان آمریکا.

حرکتی که بعداً اعلامیه لغو برده‌داری، دومین جنبش بزرگ تاریخی آمریکا و نقطه عطفی در تاریخ معاصر این کشور محسوب می‌شود.

آری روزی در همین آلاباما، پسرها و دخترهای کوچک سیاهپوست خواهند توانست چون خواهران و برادرانی دست در دست پسرها و دخترهای کوچک سفیدپوست بگذارند.

من امروز رویایی دارم! رویای من اینست که سرانجام روزی دره‌ها بالا خواهند آمد و تپه‌ها و کوه‌ها پایین خواهند رفت، ناهمواری‌ها هموار خواهند شد و ناراستی‌ها راست؛ جلال خداوند آشکار خواهد شد و همه این‌ها بشر با هم به تماشای آن خواهند نشست.

این گوشه‌ای از سخنرانی ۱۷ دقیقه‌ای معروف «مارتین لوتر کینگ»، رهبر سیاهپوستان آمریکایی، با عنوان «روایی دارم» است

«رویای من اینست که روزی فرزندان برده‌های پیشین و فرزندان برده‌داران پیشین بر فراز تپه‌های سرخ «جورجیا» کنار هم سر میز برادری خواهند نشست.

رویای من اینست که چهار فرزند کوچکم روزی در کشوری زندگی خواهند کرد که آنها را نه به سبب رنگ پوست که با درنمایه‌ی شخصیتشان داوری خواهند کرد. من امروز رویایی دارم! رویای من اینست که روزی در آلاباما، با آن نژادپرستان وحشی‌اش، با فرماندارش که از گالسه‌ی دهانش، عدم پذیرش مداخله در قوانین فرو می‌چکد،



با وجود همه نکات مثبتی که در فیلم وجود دارد، از ایرادات و گاف‌های تاریخی فیلم نمی‌توان گذشت. اختلاف نظر «لوتر» با «لیندون جانسون» در «سلما» تبدیل به دشمنی شده است که دو طرف به جز ضربه زدن و تخریب یکدیگر به چیز دیگری فکر نمی‌کنند و هم چنین فیلم «لیندون جانسون» را در جبهه مخالفین قانون حقوق مدنی قرار می‌دهد که این امر چندان با واقعیت مطابقت ندارد.

بازی «دیوید اویلو» در نقش «مارتین لوتر کینگ» بی‌نظیر است. وی به خوبی توانسته است حرکات سر و دست «مارتین لوتر» را تقلید کند و هم چنین در صحنه‌های مربوط به سخنرانی، با الگو برداری از او توانسته است به زیبایی حرکات صورت وی را در هنگام سخنرانی به تصویر بکشد که بیننده را مجذوب خود می‌سازد.

«اپرا وینفری» که همه او را با برنامه مشهورش می‌شناسند، نیز برخلاف انتظار همگان بازی خوب و روان و بی نقصی را ارائه می‌دهد و شخصیتی پر زرق و برق را خلق می‌کند. از این پس باید شاهد حضور عنوان بازیگر در آثار سینمایی باشیم تا مجری در تلویزیون.

بازی «تام ویلکینسون» در نقش رییس جمهور «جانسون» هرچند نسبت به «وینفری» و «اویلو» دارای کاستی‌ها و نقایصی است ولی در مجموع به عنوان قطب منفی داستان، قابل قبول و راضی کننده است.

در مجموع بعد از فیلم موفق و برنده اسکار «لینکلن» با بازی خیره کننده «دنیل دی لوئیس»، به کارگردانی «استیون اسپیلبرگ»، «سلما» را نیز می‌توان یکی از آثار شاخص ژانر بیوگرافی دانست

و به جرات یکی از ۱۰ فیلم برتر سال ۲۰۱۴ قرار داد. اثری کاملاً یک دست و با روایت مناسب از زندگی یکی از برترین شخصیت‌های تاریخ معاصر دنیا که قرار نیست وی را تبدیل به قدیس کند و چشم بر نقاط تاریک زندگی‌اش بیند، بلکه هم در فیلم او را به عرش می‌برد و تبدیل به اسطوره می‌کند و هم ابایی ندارد که پشت پرده و انحرافات وی را نشان دهد. این فیلم را از دست ندهید.

و در سال ۱۹۶۳ برنده جایزه صلح نوبل گشت و سرانجام در ۴ آوریل ۱۹۶۸ در شهر «مفیس» ایالت «تنسی» ترور شد. اما فیلم «سلما» درباره این سخنرانی معروف و تظاهرات بزرگ سیاهپوستان نیست و از اول هم قرار نبوده باشد. داستان فیلم درباره سه ماه از زندگی

«لوتر کینگ» با بازی «دیوید اویلو» در سال ۱۹۶۶ است. جایی که وی برای حفظ حق رای تلاش می‌کند و از سوی دیگر «لیندون جانسون» با بازی «تام ویلکینسون» میلی به انجام خواسته‌های او ندارد و «جورج والاس»، فرماندار آلاباما، با هنرنمایی «تیم راث» برای به زمین زدن «مارتین لوتر» از هیچ اقدامی فروگذار نمی‌کند. ولی «لوتر کینگ» با برپایی تظاهراتی مسالمت آمیز، سرتاسر ایالات متحده را متوجه خود و حقوق از دست رفته سیاه پوستان می‌سازد.

در میان تمامی فیلم‌های ساخته شده در ژانر بیوگرافی، «سلما» یکی از ماندگارترین و شاخص‌ترین آثار این ژانر است و «آوا دورنی» که معمولاً با ساخت تیزرهای سینمایی در هالیوود شناخته می‌شود، اثری قابل اعتنا و با ارزش را در کارنامه هنری خودش به ثبت رسانده است و از این به بعد باید او را کارگردانی درجه یک به حساب آوریم.

یکی از نکاتی که باعث می‌شود «سلما» را جزو ارزشمندترین و بهترین فیلم‌های ژانر خودش نامید، دوری از غلو زیاد درباره شخصیت «مارتین لوتر کینگ» و مقدس جلوه دادن تصویر وی دانست. با اینکه «لوتر» در افکار عمومی نه تنها آمریکا بلکه تمام دنیا چهره مثبتی است ولی در فیلم «سلما» به وضوح نشان داده می‌شود که او سیاستمدار است و هیچ ترسی ندارد که از رانت‌ها و زد و بندهای پشت پرده سیاسی استفاده کند.

«دورونی» به خوبی و زیبایی هرچه تمام‌تر همه زوایای شخصیتی «مارتین لوتر» را به تصویر بکشد تا بیننده نگاه درست و تازه‌تری نسبت به وی داشته باشد.

«لوتر کینگ» حتی در زندگی شخصی خودش به هیچ عنوان انسان موفقی نبوده است و به راحتی به همسرش خیانت کرده است؛ از این روی نمی‌توان برای وی حداقل در مباحث اخلاقی جایگاه قابل احترامی متصور شد. این تزلزل اخلاقی به خوبی در فیلم نمایش داده نمی‌شود و کاملاً پرداخته شده است و تصویری از انحطاط اخلاقی وی نشان می‌دهد که تماشاگر انتظار دیدن آن را ندارد و شاید این مسئله در ذهنش روشن شود که سازندگان این اثر قصد تخریب شخصیت «مارتین لوتر» را دارند نه تقدیس که صد البته این طور نیست. سازندگان «سلما» سعی در نشان دادن تصویری کاملاً درست و واقعی از «لوتر کینگ» به مخاطب دارند که شایسته تحسین است.

ONE DREAM CAN CHANGE THE WORLD



IN SELECT THEATRES CHRISTMAS DAY. EVERYWHERE JANUARY 9, 2015

PG-13



«تاریخ اکران فیلم :
۲۰۱۵»

«کارگردان :
Paul Feig»

«نویسندگان :
Paul Feig»

«بازیگران :
Melissa McCarthy
Rose Byrne
Jude Law»



خنده‌دار تر از جیمز باند

ماموریت‌ها، به خواسته‌ی خود وارد یک ماموریت مهم و بسیار خطرناک می‌شود که ممکن است به قیمت جان آن تمام شود. اما این ریسک را می‌کند و با پای گذاشتن به میان دنیای جاسوس‌ها و تروریست‌ها، تجربه‌های جدیدی را برای خود و همکارانش رقم می‌زند که در نتیجه لیاقت و توانایی‌های خود را به رخ دیگران می‌کشد.

«ملیسا مک‌کارتی» در فیلم «جاسوس» به هیچ وجه تعادل ندارد و هر لحظه نمایشی جدید را با نقشی کاملاً متفاوت به اجرا می‌گذارد و بی‌ثباتی، دقیقاً همان چیزی است که در لحظه به لحظه‌ی ایفای نقشش در قالب «سوزان کوپر» به اجرا می‌گذارد.

کند بزند به تمام ماموریت‌های مهم CIA و مقابله با تروریست‌ها، اما رفته رفته با رونمایی‌های پیاپی از ویژگی‌های مختلف آن، به این نتیجه می‌رسیم که وی شاید گزینه‌ای بهتر از «جوید لاول» یا همان نقش «بردلی فاین» برای ماموریت‌های مهم و جاسوسی فیلم «جاسوس» به شمار می‌رود.

ماجراهای فیلم از جایی آغاز می‌شود که «سوزان کوپر»، همان زن چاق و بامزه‌ی جاسوس و مامور CIA با بازیگری «ملیسا مک‌کارتی» به طور غیرمنتظره‌ی از پشت میز نشستن در دفتر CIA و زیر نظر داشتن مامورین حرفه‌ای و جاسوس و از همه مهم‌تر راهنمایی آنها در به انجام رساندن

با خود فکر می‌کردید که مطمئناً این مرد خوش‌تیپ و موطلائی که بازیگری آن به عهده‌ی «جوید لاول» بوده است و با فیلم همانند یک بازی کارتی رفتار کرده است (!)، نقش اصلی یا بهتر است بگوییم «جیمز باند این فیلم است که البته چند دقیقه‌ی بعد متوجه می‌شوید که قرار است جای این بزن بهادر خوش‌تیپ و جذاب را، یک زن چاق، اعصاب خردکن، بامزه و دست و پاچلفتی بگیرد و در وهله‌ی اول باعث شود با خود فکر کنید وی قرار است

«جاسوس»، دست‌پخت جدید آقای «پل فیگ»، یک کمدی که جیمز باندش درگیر مسائل طنزآلود شده است و جبهه‌ی خود را گم کرده و مدام دچار تداخل در نقش خود می‌شود و نمی‌داند که الان باید با توجه به داستان فیلم، جدی باشد و به بررسی سرنخ‌ها و کشف هدف بپردازد. یا اینکه با همراهان کمدین خود چراغ مسخره‌بازی‌های فیلم را روشن نگه دارد و حس و حال کمدی آن را بیشتر کند؟ در اولین سکانس فیلم که از حق نگذریم جذابیت زیادی داشت و پر از زد و خوردهای هیجانی بود،



در برخی مواقع یک زن بی دفاع و ناتوان را به تصویر می کشد که به طور غیرمنتظره‌ای وارد اتفاقات هولناکی شده است و راه فراری ندارد. در برخی مواقع نیز یک بزن بهادر بی رحم می شود که علاوه بر کشت و کشتارهای پیاپی، زمین و زمان را نیز به باد فحش و ناسزا می کشد و به هیچکس در هیچ زمینه‌ای رحم نمی کند و از هیچکس نیز ابایی ندارد. اما درست در همینجا است که «رینا» با بازیگری «رز بیرن» وارد میدان می شود و با خلق و خوی دلفریبانه و خلافاکارانه‌ی خود، طرف مقابل حوادث‌های درون فیلم را به اجرا می گذارد. در این بین نیز فردی به نام «ریک فورد» با بازیگری «جیسون استتھام» نیز با بازیگری بسیار جذاب و استادانه‌ی خود به عنوان یک جاسوس بی جانب با اهداف شخصی، موی دماغ «سوزان کوپر» می شود. به طور کلی بهتر بود شاهد «جیسون استتھام» بر روی کاور اصلی فیلم نباشیم! چون این مورد باعث می شود انتظارات از حضور وی در فیلم بالا برود و در نتیجه خلاف انتظارات همه رخ می دهد و با حضور نه چندان چشمگیر خود آنان را ناامید می کند.

ابتدای حرفمان را به یاد می آورید؟ هنگامی که گفته شد «جود لاو» با فیلم همانند یک بازی کارتی رفتار می کند. دقیقا هم همینطور است. ابتدا وارد فیلم می شود و تمامی اتفاقات و ماجراها را کلید می زند. سپس مدتی را از فیلم فاصله می گیرد و در پایان، باری دیگر با جمع و جور کردن فیلم به آن پایان می بخشد و در مدت زمان غیبت وی نیز تمام بار مشکلات آن بر روی سوزان بیچاره میفتد!

«جاسوس» خیلی طولانی است! موردی که خیلی دیگر از منتقدان دنیای سینما نیز به آن اشاره داشته‌اند. ۱۲۰ دقیقه واقعا برای فیلمی نظیر «جاسوس» که نمی تواند کشش داستانی زیادی را تحمل کند و می توانست در ۹۰ دقیقه نیز به خود پایان ببخشد، بسیار زیاد است و باعث می شود مدت زیادی را در فیلم صرف تماشای ماجراهای بی ربط، بی ارزشی کنیم که حذف شدنشان از فیلم چیزی کم نمی کرد. شاید همین مدت زمان‌هایی که در فیلم به بطالت می گذرانند، سبب آن شوند که بیننده نسبت به تماشای آن سرد شود و آنطور که باید، پای فیلم و دنبال کردن دیالوگ به دیالوگ داستان، میخکوب نشود.

در فیلم صحنه های زیادی صرف نمایش حرکات اکشن و مبارزات تن به تن و حتی تیراندازی شده است که وجودشان در یک فیلم کم‌مدی - اکشن کاملاً بجا و مهم است. از همه مهم تر نیز دیالوگ‌ها و کم‌مدی های فیزیکی درون فیلم هستند که یک چاشنی مناسب و یک طنز تمام عیار را برای مخاطبی

که مدام در حال تماشای صحنه‌های - به قول معروف - بزن و بکش، به شمار می رود که البته سازندگان و از همه مهم تر کارگردان آن یعنی آقای «پل فیگ»، می توانستند همانند اکشن های فیلم، بیشتر روی آنان مانور دهند، اما به هر حال اینگونه نشده و شاهد یک فیلم اکشن با ته‌مایه های کم‌مدی هستیم که البته در آزمایش راضی نگه داشتن مخاطب، با موفقیت خارج شده است.

«جاسوس» می تواند یک فیلم بسیار جذاب و تماشایی برای یک روز گرم در آخرین روزهای تابستان باشد، منتها به هیچ وجه توقع خود را از آن بالا نبرید. «جاسوس» نه یک «هنگ‌اور» در زمینه‌ی فیلم‌های کم‌مدی است

و نه یک «۰۰۷» در زمینه‌ی فیلم‌های اکشن با ته‌مایه‌ی جاسوسی و مامورین مخفی است. بلکه تنها می توان گفت یک «جاسوس» در میان فیلم‌های اکشن - کم‌مدی است

که حرف‌های زیادی برای گفتن نداشت و تنها می توان به این موضوع پی برد که در کنار هم چیدن کلیشه‌ها و قرار دادن چند سورپرایز و غافلگیری جانانه در داستان، یک تجربه‌ی خوب و دلچسب را برای شما به ارمغان می آورد.

از تماشای Spy یا همان «جاسوس» به هیچ وجه دریغ نکنید. شاید چند نقص ساده و جزئی در آن وجود داشته باشند، اما همچنان یک اکشن - کم‌مدی قابل قبول است که تا بدین جا مخاطبان خود را راضی نگه داشته است.





«تاریخ اکران فیلم :
۲۰۱۵»

«کارگردان :
Tim Johnson»

«نویسندگان :
Tom J. Astle
Matt Ember»

«ستارگان :
Jim Parsons
Brian Stepanek
Steve Martin
Matt Jones»



زیبایی غیرقابل انکار سادگی

خانه یکی از آن انیمیشن‌هایی است که در عین موزیکال نبودن، پر از موسیقی‌های جذاب و شنیدنی مخصوص به خود است. این توجه به موسیقی در اثر را به سادگی می‌توان با نگاهی به لیست صداگذاران شخصیت‌هایش فهمید و درک کرد. صداگذار شخصیت اصلی داستان یعنی «تیب» بر عهده خواننده‌ی معروف دنیای موسیقی یعنی «ریحانا» است و صداگذار مادر او هم کسی نیست جز «جنیفر لوپز». تازه جدا از همه‌ی این موارد، آلبوم موسیقی متن‌های انیمیشن پر است از ترک‌هایی که هر کدام از این دو به صورت اختصاصی برای این انیمیشن خوانده‌اند.

و به سبب بهره نبردن از اصول حاضر در بسیاری از انیمیشن‌های بازار، حداقل دقایقی مسخره و بی‌معنی جلوه می‌کنند. اما کمی که از آغاز می‌گذرد، چند بار مخاطبش را می‌خندانند و بدون هیچ تلاش شوگر و متفاوتی او را کم‌کم و آرام‌آرام به عمق قصه‌ی سطحی اما زیبایش فرو می‌برد. اصل جذابیت انیمیشن خانه، در همین متفاوت و ساده بودنش است. برخلاف اغلب آثار بزرگ، «خانه» خیلی سراغ تکنیک‌های خاص جذب مخاطب نمی‌رود و بیشتر به روایت خودش می‌پردازد. در عین سادگی متفاوت و جذاب است و این همان نکته‌ای است که آن را از مابقی آثار حاضر در سال ۲۰۱۵ جدا می‌کند.

انیمیشنی که در اوج سادگی به جای جذب کردن مخاطب به همه‌ی روش‌های ممکن، صادقانه و زیبا آن چه که برای عرضه دارد را نمایش می‌دهد و دنیای بامزه‌اش را جوری به مخاطب هدیه می‌کند که مثل و مانند‌اش را کمتر در سال‌های اخیر دیده‌ایم. مخاطبی که پایش را به دنیای «خانه» می‌گذارد، به سبب نداشتن شناخت اولیه کمی توی ذوقش می‌خورد. هر چه قدر هم که «خانه» را انیمیشن خوبی بدانیم، متأسفانه در وهله‌ی اول آن جور که باید و شاید مخاطبش را جذب نمی‌کند.

سال ۲۰۱۵ بدون شک یکی از پربارترین سال‌ها، برای انیمیشن دوستان سراسر جهان بوده و است. نمایش‌های خارق‌العاده‌ی «مینیون‌ها» و دنیای تازه و جذاب «پشت رو» آن‌قدر در جذب مخاطبان‌شان موفق بوده‌اند که شاید ناخودآگاه باعث از قلم افتادن برخی از آثار خوب حاضر در لیست امسال نیز شده باشند. یکی از برترین و جذاب‌ترین انیمیشن‌های ساخته شده در سال اخیر که شاید به سبب موفقیت و عظمت این دو مورد، آن‌قدر که باید و شاید مورد توجه قرار نگرفته، انیمیشن Home یا «خانه» است.





قطعا این داستان برایتان شبیه به بسیاری از داستان‌های دیگر به نظر می‌رسد و شاید این حد از تکراری بودن آن شما را آزرده خاطر هم کرده باشد اما راستش را بخواهید، «خانه» همین داستان ساده و شاید در بخش‌هایی تکراری را آن قدر جذاب و بی‌نقص و کم‌نظیر روایت می‌کند که بیننده نمی‌فهمد در چه زمانی جذب ماجرا شده است. داستان «خانه»، در نگاه اول بیشتر به درد کودکان می‌خورد اما وقتی کمی به عمق و زیبایی آن نگاه کنیم، می‌فهمیم می‌تواند برای هر سنی دوست‌داشتنی و خواستنی باشد. استخوان‌بندی ژله‌ای و انعطاف پذیر خانه، در بسیاری از مکان‌ها به کارش می‌آید و از آن جایی که سازندگان اثر خود را در هیچ نقطه‌ای وابسته به یک سری ویژگی‌ها نکرده‌اند، همیشه می‌توانند چیزهایی با سبک تازه را به مخاطبان نشان هدیه کنند.

«خانه» تمام کارهای فنی و حرفه‌ایش، از شخصیت‌پردازی تا دیاسازی را به همان شکل مخصوص به خودش انجام می‌دهد و چون می‌داند می‌خواهد چه کند، هیچ‌جایی برای ارائه به مشکلی بر خورد نمی‌کند. سازندگان این انیمیشن، بی‌توجه به قواعد بازی، پا به میدان می‌گذارند و به همین دلیل شاید در دریافت نمرات عموم خیلی موفق نمی‌شوند اما از آن جایی که هیچکس نمی‌تواند منکر بامزگی و خاص و جذاب بودن دنیایشان شود، اثرشان نزد بسیاری محبوب و زیبا جلوه می‌کند.

در سالی که پر است از انیمیشن‌های کوچک و بزرگ و خاص و قشنگ و متفاوت که هر کدامشان تا مدت‌ها ارزش دوباره دیدن را هم دارند، «خانه» بدون توجه به آن‌ها و با اصول خاص و شاید نه‌چندان معروف خودش پا به این میدان می‌گذارد و نمایشش را آن قدر زیبا بر پرده‌ی نقره‌ای می‌برد که پتانسیل بالایی برای جذب خاص و عام داشته باشد. تماشای «خانه» شاید به فوق‌العادگی «مینیون‌ها» و ... نباشد اما بدون شک مدت زمانی که صرف تماشای آن می‌کنید، در بدترین حالت ممکن خوب به نظر می‌رسد.

پس از تماشای خانه یا بی‌نهایت از آن لذت برده‌اید یا صرفاً از آن راضی بوده‌اید حتی ممکن است به سبب نگاه خاص شما نسبت به اثر، از صرف این دقایق ناراضی بوده اما مطمئن باشید «خانه» انقدر خوب هست که ارزش یک‌بار امتحان کردن را داشته باشد و بعید است که شما حس آخری را نسبت به این انیمیشن خوب داشته باشید.

حقیقتش را بخواهید، یکی از بخش‌های جذاب کننده‌ی خانه هم همین موسیقی‌های بی نظیرش است. دنیای رنگارنگ و پر از زیبایی خانه بخش خوبی از رنگ و لعابش را با همین موسیقی‌هایش معنا می‌کند. جذابیت این دنیا تقریباً هیچ‌جا از نفس نمی‌افتد و شاید بتوان یکی از دلایل این موضوع را همین ترک های جذاب و شادی آور دانست.

قصه‌ی انیمیشن «خانه» بسیار ساده و ابتدایی است. ماجرا مربوط به یک‌سری موجود فضایی ترسو اما پیشرفته می‌شود که با ترس از دشمنی قدرت‌مند به زمین آمده‌اند و انسان‌ها را به گوشه‌های آن رانده‌اند و خودشان در خانه‌های آن‌ها زندگی می‌کنند. در میان این موجودات هیچ نوع وابستگی و دوستی خاصی وجود ندارد و آن‌ها در تمام زندگانی هدفی جز زنده بودن و فرار کردن نداشته و ندارند.

در این بین یکی از آن‌ها که Oh نام دارد و پیش هیچکس محبوب نیست، روحیاتی شبیه انسان‌ها دارد. او مهمانی دادن و مهمانی رفتن، حرف زدن با همه، زندگی اجتماعی و ... را دوست دارد اما افراد دیگر دنیایش همیشه در ذوق او می‌زنند و او را تحویل نمی‌گیرند. در طی ماجرای، Oh با یک دختر بچه‌ی کوچک و دوست‌داشتنی به نام «تیپ» برخورد می‌کند که به سبب مخفی شدن در اتاقش، موجودات فضایی او را به آن جایی که مابقی انسان‌ها هستند، نبرده‌اند و او هنوز همین‌جا بین آن‌ها مانده است.

او که از تمام این موجودات فضایی نفرت دارد در وهله‌ی اول، از Oh هم بدش می‌آید و او را از خود می‌رانند اما این دو، بر سر اجبار برای مدتی نسبتاً طولانی با هم همراه می‌شوند و در ادامه ماجرای دوستی ساده‌ی این دو نفر، تبدیل به یک داستان قشنگ و بامزه می‌شود.

۱۵ فیلم فوق‌العاده‌ای که منتظر عرضه آن

ها در سال ۲۰۱۷ هستیم
نویسند: محمد مهدی مبارکی

اقتباسی از مقاله‌ای با همین نام در رسانه Cinemablend

سال ۲۰۱۵ را می‌توان در شکستن رکوردهای تاریخی برگزیده خواند. امسال ما با عناوین پر افتخاری مانند: سریع و خشن ۷، انتقام جویان: عصر آلترن و ... رو به رو بودیم که همین عناوین نتوانستند باری دیگر آن شور و شوق را در دل سینمایی‌ها ایجاد کنند. اما نباید از یک نظریه به راحتی بگذریم؛ نظریه‌ای که به صراحت می‌گوید اگر در سال ۲۰۱۵ ما با یک سیل رو به رو بودیم، در سال ۲۰۱۷ با یک سونامی باید روبه‌رو شویم. پس آماده باشید!

سال ۲۰۱۷ به طور حتم می‌تواند صنعت سینما را باری دیگر تکان دهد؛ اما نه با پس لرزه‌های خفیف، بلکه با لرزه‌های شدید! در ادامه ما ۱۵ فیلم برتری که سال ۲۰۱۷ را برتر از هر سال دیگری می‌کند، آماده کرده‌ایم. فیلم‌های که می‌تواند هم چشمان شما و هم جیب‌های مبارکتان را اذیت کند. تقاضا می‌شود اگر ناراحتی قلبی دارید از رجوع به ادامه این نوشته خودداری کنید، چون بسیار هیجان انگیز است.

Fifty Shades Darker

بی‌شک طرفداران رمان رمانتیک شهوانی، با نوشته «ای. ال. جیمز» آشنا هستند. رمانی که نامش پنجاه طیف تاریک‌تر (Fifty Shades Darker) است و توانست در سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ جزو لیست محبوب‌ترین رمان‌های منتشر شده قرار بگیرد. به طور حتم طرفداران، فیلمی که از این رمان اقتباس گرفته شده بود را نیز در یاد دارند. حال به نظر می‌رسد سازندگان قسمت دیگر این فیلم پس از جدایی Kelly Marcel توانسته‌اند نویسنده دیگری به نام Niall Leonard را بدست آورند که از رمان «ای. ال. جیمز» اقتباسی بنویسد. البته باید گفت در رزومه کاری وی نمی‌توان فیلم یا سریال پرطرفداری را یافت. حال باید طرفداران این فیلم رمانتیک تا سال ۲۰۱۷ صبر کنند و ببینند سازندگانی که قسمت نخست این فیلم را زیاد خوب نساختند، در این قسمت چه خواهند کرد.



LEGO Batman

چه کسی فکرش را می‌کرد که یک ایده لگویی به این طیف طرفدار برسد. طرفدارانی که خواهان ساخت لگو از هر یک از قهرمان‌هایشان هستند. جدیدترین اثری که می‌توان جواب چنین درخواستی را دید LEGO Batman نام دارد. ساخته‌ای که قرار است شما را با دنیای بلوک بلوکی بار دیگر رو به رو و بعد دیگری از داستان بتمن را روایت کند. شخصیتی که به هراندازه که فکرش را کنید از آن داستان و کمیک در کمیک فروشی‌ها موجود است. تا به این لحظه که بنده در حال نگارش این مقاله هستم اطلاعات چندان کاملی از این پویانمایی منتشر نشده است.

اما از یک چیز باید کاملاً آسوده خاطر باشید؛ داستان و فضا سازی غنی. این اثر توسط Lord Miller و نوشته و توسط Chris McKay کارگردانی می‌شود. تیمی که ما را یاد LEGO Movie می‌اندازد.



-----The Wolverine 2-----



«هیو جکمن» را می‌توانید برای آخرین بار در بدن یک گوشتخوار دلهره‌آور در فیلم Wolverine ۲ مشاهده کنید. فیلم The Wolverine ۲ در سال ۲۰۱۷ منتشر می‌شود و ما هیچگونه اطلاعی درباره ستارگان و خط داستانی آن نداریم. تنها می‌دانیم توسط James Mangold ساخته می‌شود. کارگردانی که توانست با مهارت وصف ناپذیرش The Wolverine نخست را برای ما جذاب کند و همین عامل باعث می‌شود که برای بر روی پرده رفتن قسمت دوم آن لحظه شماری کنیم. پس شما نیز با ما برای انتشار این عنوان لحظه شماری کنید.

-----Kong: Skull Island-----



نه این فکر را از کله‌های پر از فسفرتان بیندازید بیرون! قرار نیست «پیترو جکسون» باری دیگر به دنیای سینما باز گردد! بلکه قرار است توسط یک کمپانی کاملاً مجزا باری دیگر ایده افسانه کینگ کونگ زنده شود. این فیلم در ابتدا قرار بود در سال ۲۰۱۶ بر روی پرده نقره‌ای سینماها برود اما استودیو Legendary Pictures آن را به ۱۰ مارچ ۲۰۱۷ (۲۰ اسفند ۱۳۹۵) تغییر داد. حال اگر یک نگاه به تقویم سینماییتان بیندازید در میابید که این فیلم یک هفته پس از انتشار قسمت دوم Wolverine به سینماها راه می‌یابد. استودیوی Legendary Pictures را می‌توان در دادن جلوه بصری به عناوین سینمایی برگزیده خواند. آخرین اثر این استودیو Jurassic World نام داشت که توانست جوایز و نمرات نسبتاً خوبی را دریافت کند. داستان کونگ: جزیره جمجمه (Kong: Skull Island) درباره گروهیست که به خانه‌ی مرموزی در جزیره ای مرموزتری می‌روند که باعث به وجود آمدن اتفاقات ناگوار و هیجان انگیزی می‌شود.

-----Beauty & the Beast-----



پس از خلق سیندرلا بر روی صفحه بزرگ نمایش در ماه مارس گذشته، «دیو و دلبر» (Beauty & The Beast) که شامل بازیگران بسیار عالی نیز است، می‌خواهد در سال ۲۰۱۷ باری دیگر آن موفقیت با شکوه را ایجاد کنند. این فیلم اقتباسیست از انیمیشن سال ۱۹۹۶ دیزنی که وظیفه نوشته آن بر عهده «استیفن چبوفسکی» و «اوان اسپیلیوتوبولوس» و کارگردانی آن نیز بر عهده «بیل کانندان» (کارگردان دختران رویایی و گرگ و میش ۱ و ۲) قرار گرفته شده است. اگر بخواهیم نگاهی مختصر به تیم بازیگری این فیلم داشته باشیم، می‌توانیم به بازی «اما واتسون»، «اما تامپسن»، «کوین کلاین» و «لوک ایوانز» در این فیلم اشاره کنیم.

-----Fast & Furious 8-----

FAST & FURIOUS 8

اگر بخواهیم ذهنمان را بالا و پایین کنیم و از خودمان پرسیم که در دنیای سینما امسال چه فیلمی توانست واقعا نظر ما را جذب کند، قطعاً به یک جواب واحد می‌رسیم. جوابی که در آن نام «سریع و خشن ۷» کاملاً به چشم می‌آید. به خصوص زمانی که با خبر مرگ ناگهانی «پل واکر» رو به رو شدیم و نیمی از فیلم را با بازی برادر آن پیش گرفتیم. حال به لطف «وین دیزل» ما دریافتیم که «سریع و خشن ۸» نیز در کار است. باید منتظر ماند و دید که سازندگان این فیلم با این قسمت چه می‌کنند. به خصوص زمانی که نسخه هفتم آن توانست چنان فروشی کند که باعث جابجایی رکوردها شود.

Guardians of the Galaxy 2

باری دیگر قرار است در سال ۲۰۱۷ ما با نگهبانان کهکشانی رو به رو شویم. فیلمی که نسخه نخست آن توانست در سال ۲۰۱۴ فروش فوق‌العاده‌ای داشته باشد و با فروش ۷۷۰ میلیون دلاری جزو پرفروش‌ترین فیلم‌ها در سال خود شود. تا به این لحظه اطلاعات کاملی از داستان این نسخه منتشر نشده اما به گفته سازندگان «نگهبانان کهکشانی ۲» مکمل قسمت نخست این مجموعه سینمایی است. در این فیلم سینمایی «کارن گیلین» باری دیگر در نقش «نبولا» قرار می‌گیرد و «کریس پرات»، «ون دیزل» و «دیو باتیستا» نیز در آن ایفای نقش می‌کنند. در آخرین مطلب منتشر شده از این عنوان در فضای مجازی گفته شده است که ۷۰ صفحه از فیلم‌نامه این نسخه نوشته شده است.



Star Wars: Episode VIII



بله! جنگ ستارگان بعد از گذشت ده سال باری دیگر ساخته خواهد شد. نگران نباشید قرار نیست با یک قسمت سازندگان باری دیگر خاطرات وصف ناپذیر شش قسمت ابتدایی را برای شما زنده کنند، بلکه قرار است در سه قسمت این کار را برای طرفداران نسل جدید صورت بخشند. در سال ۲۰۱۵ قرار است قسمت ششم و در سال‌های ۲۰۱۷ و ۲۰۱۹ قرار است قسمت‌های هشتم و نهم این مجموعه سینمایی منتشر شود. فعلا هیچگونه اطلاعی از روند ساخت یا فیلم‌نامه این مجموعه نداریم؛ اما به گفته سازندگان باید آماده رویارویی با یکی از بهترین «جنگ ستارگان» تاریخ باشیم.

Toy Story 4



زمانی که خبر تایید ساخت داستان اسباب‌بازی ۴ را دیدم، یک لیوان پر از آب را به سمت صورتم پاشیدم تا ببینم واقعا در بیداری سیر می‌کنم یا تنها در حال دیدن یک خواب بسیار زیبا هستم! بله باری دیگر قرار است اندی با دوستان مهربانش یک ماجراجویی زیبا و متفاوتی را برای ما رقم بزنند. سناریویی که تا به این لحظه فهمیده‌ایم که درباره رابطه عاشقانه بین اندی با یک عروسک دیگر است. عروسکی در که قسمت‌های پیشین این پویانمایی با آن آشنا شده‌ایم و حال قرار است به صورت ویژه‌تر به آن پرداخته شود. باید تا سال ۲۰۱۷ طرفداران این فیلم سینمایی که قسمت نخست آن جزو اولین پویانمایی بود که توانست بیشترین فروش جهانی را داشته باشد، صبر کنند.

Wonder Woman



فیلم سینمایی Wonder Woman اقتباسی از یکی از کمیک‌های پرنسس آمازونی است که قرار است سال ۲۰۱۷ بر روی پرده نقره‌ای سینماها برود. حال بعد از گذشت چند ماه از تایید این موضوع که خانم Maclaren کارگردان این فیلم سینمایی است، ما با خبر ناگواری روبه رو شدیم که به طور حتم به فیلم لطمه شدیدی وارد می‌کند. خبری که می‌گوید خانم Maclaren - کارگردان نامی کانادایی که در رزومه کاری‌اش می‌توان کارگردانی سریال‌هایی مانند: Breaking Bad و Game of Thrones را دید - از ادامه ساخت این فیلم منصرف شده است. تا به این لحظه اطلاعات جامعی از این فیلم که اقتباسی از یکی از شخصیت‌های معروف DC است، منتشر نشده اما باید منتظر یک کار حرفه‌ای باشیم.

Dawn of the Planet of the Apes Sequel

Planet of the Apes را می‌توان یک نمونه کامل از تعامل بین انسان و میمون‌ها دانست. تعاملی که نشان می‌دهد شاید در این روزها میمون‌ها همچنان از نظر سطح هوشی از ما کودکان تر هستند اما باید از روزی بترسیم که جواب آن همه زجر دادن آن‌ها برای امتحان کردن آزمایشات مختلف منجر به یک کودتای میمونی شود! کودتایی که در سال ۲۰۱۴ قسمت نخست آن و در سال ۲۰۱۷ قسمت دیگری از آن با عنوان Dawn Of The Planet Of The Apes Sequel به سینماها می‌رود. داستان این نسخه از آنجایی شروع می‌شود که شما در می‌یابید «کوبا» از سقوط جان سالم به در برده و می‌خواهد باری دیگر داستان دلهره‌آور و مهیجی را پیش ببرد. این فیلم اقتباسی از رمان نوشته شده توسط Mark Bombback و Pierre Boulle است.



Spider-Man



و باز هم یک مرد عنکبوتی دیگر که قرار است سال ۲۰۱۷ را هیجان انگیزتر از قبل کند. اگر خواهیم یک نگاهی به مرد عنکبوتی‌های اخیر داشته باشیم که بیش از یک دهه در حال جولان دادن در سینماها هستند، به این نکته خواهیم رسید که هیچ وقت «سونی پیکچرز» نتوانست بعد از سه‌گانه نخست این فیلم که در سال‌های ۲۰۰۲، ۲۰۰۴ و ۲۰۰۷ پخش شد به یک بازیگر واحد دست یابد که به معنی واقعی کلمه بتواند مرد عنکبوتی واقعی را به تصویر بکشد. حال باز هم در مرد عنکبوتی ۲۰۱۷ با تغییر بازیگر همراه هستیم. بازیگری که نامش «تام هالند» است و به گفته هالیوودی‌ها آینده درخشانی را داراست. به طور حتم در این قسمت نیز بعد از مرگ پدر مادر پیترو ما با یک داستان دیگر همانند «مرد عنکبوتی شگفت انگیز» رو به رو می‌شویم. «یان واتس» وظیفه طاق‌فرسا کارگردانی این اثر را بر عهده دارد. کارگردانی که در رزومه کاریش می‌توان عناوینی مانند «دلک» و «ماشین پلیس» را دید.

Pacific Rim 2



Jaeger و Kaiju باری دیگر آماده متلاشی کردن شهر قدیمی در حاشیه اقیانوس آرام ۲ هستند. عنوانی که قرار است در سال ۲۰۱۷ پخش شود. به طور حتم می‌دانید که حاشیه اقیانوس آرام ۱ تماماً مدیون فروش خوبش در چین است و چینی‌ها نیز منتظر گرفتن پاداش این استقبال خوبشان در قسمت دوم این فیلم سینمایی هستند. اطلاعات کاملی از این عنوان در دسترس نداریم اما باید منتظر یک فیلم نسبتاً خوب و ایده‌آل باشیم.

Justice League – Part I

در حالی که خبر از اتمام نوشتن فیلمنامه Justice League – Part I توسط «کریس تریو» به گوش می‌رسد اما همچنان هیچ اطلاعاتی درباره این فیلم منتشر نشده است. تنها می‌دانیم که این فیلم آنقدر حماسی، اسطوره‌ای و واقعیت‌پذیرتر است که می‌تواند شما را برای قسمت‌های بعدیش امیدوار کند. شاید جالب باشد بدانید که «کریس تریو» برای نوشتن این فیلم خودش را برای مدت‌ها در یک اتاق حبس کرده است.

همانطور که مشاهده کردید، سال ۲۰۱۷، یک سال به یادماندنی در ذهن سینمایی‌ها خواهد شد. سالی که به هیچ وجه نسل حاضر آن را فراموش نخواهد کرد. پس خود را برای سونامی آماده کنید.



Thor: Ragnarok

بازی دیگر قرار است ما با شخصیت «ثور» به طور مستقل همراه شویم. «ثور: راگناروک» نام جدیدترین قسمت از مجموعه «ثور» است که خط داستانی «ثور» را ادامه می‌دهد. شخصیتی که با آن چکش فولادیش می‌خواهد باری دیگر به «آزگارد» بازگردد و به طور حتم در این راه با مشکلات فراوانی همراه می‌شود. اصلی‌ترین مشکل «ثور» برادرش است که افراط‌گرایی شدیدی برای رسیدن به تاج و تخت دارد. در گفتگویی که کریس همسورث (ثور) داشت، بیان کرد که خط داستانی و پایان «ثور: راگناروک» هنوز کامل نشده است. بنابراین نباید از بنده درخواست پرداختن بیشتر به این فیلم را داشته باشید.

ابرقهرمانان دنیای سینما

بررسی آثار کریستوفر نولان

نویسند: محمد مرقی

همه چیز با یک فیلم سیاه و سفید و مستقل که علی‌رغم دیگر ارکانش، از داستان و فیلمنامه‌ی بسیار خوبی برخوردار بود آغاز شد. «کریستوفر نولان»، فیلمنامه‌نویس و کارگردان بریتانیایی‌ای که بهترین فیلم‌های قرن ۲۱ را ارائه داده است و توانسته با آثار خود نامزد ۲۶ اسکار شود، کار خود را با یک فیلم ساده شروع کرد که حتی بودجه‌ی کافی برای اکران بر روی دیسک یا حتی گیشه را نداشت و عده‌ی زیادی از مخاطبان سینما آن را مشاهده نکردند. اما بعدها با ساخت فیلم‌های دیگر توسط «کریستوفر نولان» رفته رفته از سوی همین مخاطبان شناسایی شد و لیاقت و توانایی‌های بی‌حد و حصر خود را به رخ همگان کشید.



داستان فیلم «یادآوری» در رابطه با مردی است که طی یک حادثه دچار عارضه‌ای شده است که حافظه‌ی کوتاه مدت را از وی گرفته و سبب شده است که دیگر توانایی به خاطر سپردن چیزهای تازه را نداشته باشد و تمام خاطراتی که در ذهن آن محفوظ اند، مربوط به قبل از حادثه می‌شود. دست‌برقضا در این حادثه، همسر این مرد نیز توسط قاتلی ناشناس به قتل رسیده است و باعث شده تنها هدفی که این مرد در زندگی پس از حادثه دنبال کند، یافتن قاتل و انتقام‌گیری از آن باشد. در صورتی که پس از به قتل رساندن قاتل و انتقام‌گیری از آن، هیچ یادواره‌ای در این زمینه در ذهن این مرد باقی نمی‌ماند و حتی ممکن است اقدام به کشتن چند هدف مختلف کند!

«فلش بک»ها و «فلش فوروارد»هایی که در «تعقیب» گریزه‌ای از آنها را مشاهده کرده بودیم، در «یادآوری» به شکل اساسی‌تری قرار گرفتند و جلوه‌ای متفاوت را از فیلمی جدید توسط «کریستوفر نولان» به تصویر کشیدند. «یادآوری» هرچه که بود هم‌اکنون یکی از برگ‌های برنده‌ی «کریستوفر» در دنیای سینما به حساب می‌آید و باعث شد توسط این فیلم به شهرت برسد و پس از آن با ساخت فیلم‌های به مراتب بهتر، به موفقیت خود در خلق شاهکارهای سینمایی دامن بزند. این روند مسیر خود را در سال ۲۰۰۲ با انتشار فیلم موفق «بی‌خوابی» ادامه داد و موفقیت‌های بیشتری را نصیب «کریستوفر نولان» کرد.

"در گفتن حقیقت، انسان هیچ حق انتخاب دیگری ندارد". جمله‌ای که در راس آن فیلمی بسیار موفق نظیر «بی‌خوابی» خلق شد. در این فیلم شاهد «آل پاچینو»یی به سبک «کریستوفر نولان» هستیم که اینبار در نقش یک افسر پلیس ظاهر شده است. اصلی‌ترین رکن این فیلم، محل رخ دادن حوادث درون آن است که دارای ویژگی بسیار مهم و جذابی برای خلق یک اثر سینمایی به یادماندنی به حساب می‌آید. «آلاسکا» جایی بود

این فیلم مستقل و کم‌بودجه که «تعقیب» نام دارد، در آن زمان روایتی تازه و داستانی متفاوت را به تصویر می‌کشید که تمام زیبایی‌های خود را پشت ظاهر سیاه‌وسفید و ساده‌ی خود پنهان کرده بود. داستان فیلم در رابطه با نویسنده‌ای بود که برای نوشتن رمان خود دست به کار ماجراجویی عجیبی زده بود. به طوری که روزانه در خیابان‌ها، اقدام به تعقیب افراد مختلف می‌کرد و از زندگی آنان در مدت زمانی که مشغول به تعقیب آنها بود، داستان تهیه می‌کرد. یکی از قوانینی که این نویسنده در ماجراجویی خود از آن پیروی می‌کرد، این بود که یک فرد را بیش از یک بار تعقیب نکند. اما سرانجام بیش از حد جذاب بودن یک سوژه، باعث شد این قانون خود را نقض کند و تمام تمرکز خود را طی چند تعقیب مختلف روی وی بگذارد. این سوژه‌ی جدید یک دزد بود که طی اتفاقات مختلف، نویسنده را نیز وارد خلاف‌های خود کرد و در نتیجه باعث به زندان انداخته شدن وی شد.

سبک و سیاق فیلمبرداری و خلق لحظه به لحظه‌ی آن شباهت بسیار زیادی به اثر بسیار موفق «یادآوری» که بعدها تمرکز بیشتری روی آن صورت گرفت و به یکی از آثار موفق «کریستوفر نولان» تبدیل شد، دارد. به اینگونه که مدام شاهد «فلش بک»ها و «فلش فوروارد»های مختلفی هستیم که گذشته و آینده را در کنار یکدیگر به تصویر می‌کشند و مخاطبان را تا حدودی گنگرها می‌کند. «کریستوفر» نیز از این مهم خوشش آمد و بعدها آن را به یک استاندارد در فیلم‌های خود تعقیب کرد. به طوری که در فیلم «یادآوری» به بهترین شکل ممکن به آن پرداخته شد و روایت فیلم نیز با تمرکز کامل بر روی این اصل، شکل گرفت.

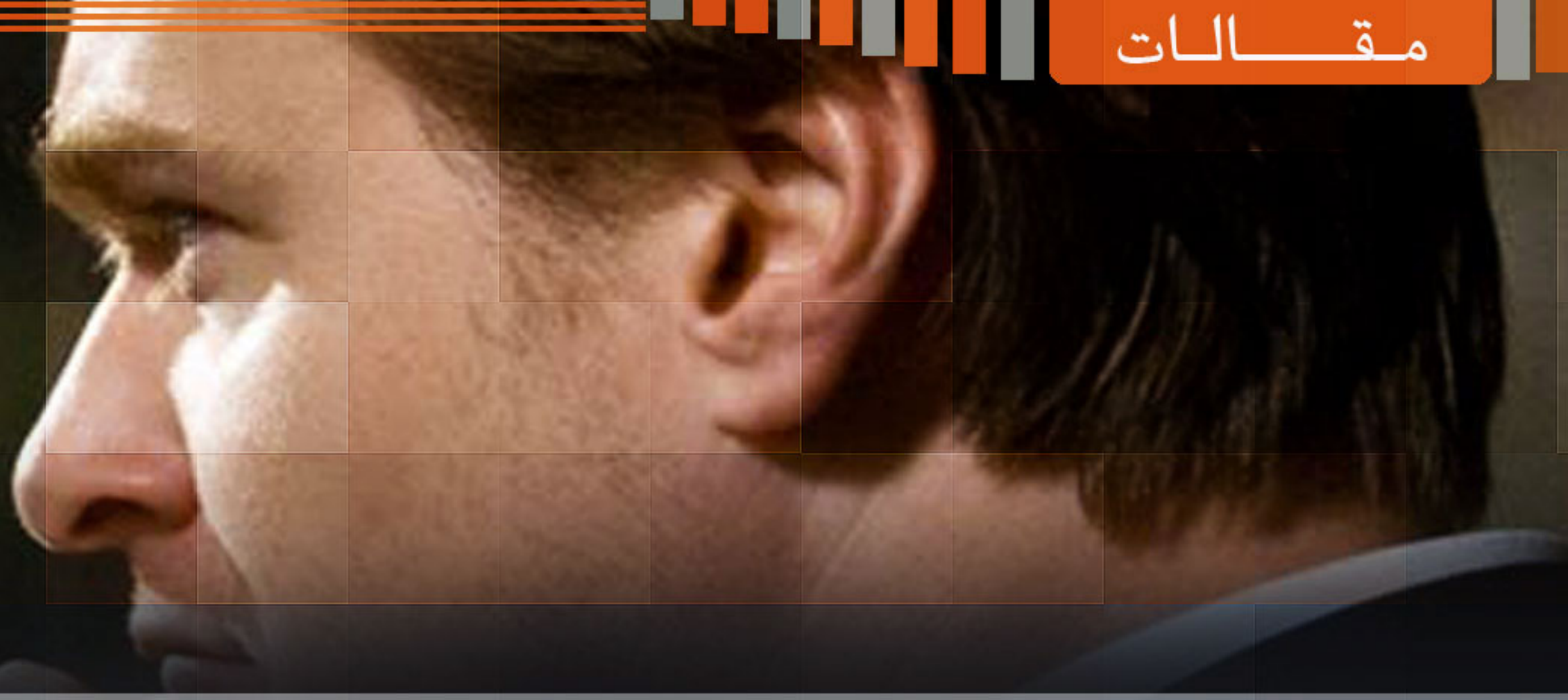
«یادآوری» به نوعی معرف «کریستوفر نولان» به دنیای سینما بود و همچنین مخاطبان زیادی را برای فیلم شناخته نشده‌ی «تعقیب» مهیا کرد.

که می‌توانست عامل سازنده‌ی فیلم یعنی «کریستوفر نولان» را راضی نگه دارد. در آلاسکا به طور کلی ۶ ماه روز و ۶ ماه شب است و از همه مهم‌تر اینکه حوادث داستان در فصل تابستان یعنی میان ۶ ماه روز این منطقه رخ می‌دهد. «آل پاچینو» در این فیلم در نقش یک افسر پلیس به دنبال سرنخ‌هایی برای یافتن قاتل یک دختر ۱۷ ساله است که جنازه‌اش را در مناطق سرد آلاسکا پیدا می‌کند و نسبت به کشف قاتل آن کنجکاوی می‌شود. از طرفی نیز تماماً روز بودن زندگی این افسر پلیس در این حوادث، سبب شده است که وی دچار کم‌خوابی یا بهتر است بگوییم بی‌خوابی شده است که یکی دیگر از موارد ارزشمند فیلم است که قسمت‌های زیادی از آن را دستخوش تغییرات زیادی می‌کند و اثرات خود را به صورت چشمگیری در داستان فیلم پیاده‌سازی می‌کند.

«کریستوفر نولان» در «بی‌خوابی» به بهترین شکل ممکن یک فیلم معمایی و جنایی را خلق کرده است که در سال ۲۰۰۲ شاهد بازخوردهای مثبت بسیار زیادی بود و به طور کلی در سطح دنیای سینما با روی خوش از آن استقبال شد.

«کریستوفر نولان» در فیلم‌های زیادی از اعضای خانواده‌ی خود استفاده کرده است به طوری که در فیلم «تعقیب» از عمو و همسر خود در نقش‌های مختلف استفاده کرد و از همه مهم‌تر اینکه از خانه‌ی پدری خود برای فیلمبرداری نیز بهره برد. اما برادر وی، یعنی «جاناتان نولان»، اصلی‌ترین دستیار وی در طول مدت زمان فیلمسازی وی به حساب می‌آید و فیلمنامه‌ی خیلی از فیلم‌های خود را به کمک برادرش نوشته است.

فیلم «حیثیت» که در سال ۲۰۰۶ به اکران رسید نیز دقیقاً یکی از نقاط عطف همکاری کریستوفر با برادر جاناتان است. فیلم «حیثیت» را عده‌ی زیادی نه تنها یکی از بهترین، بلکه بهترین فیلم ساخته شده توسط «کریستوفر نولان» می‌دانند که البته بعد از مدتی با ساخت فیلم‌های دیگر، نظر بسیاری را تغییر داد!



در فیلم «حیثیت»، «نولان» پای در میان دنیای شعبده‌بازها و جادوگران گذاشت و دنیای آنها را به بهترین شکل ممکن در برهه‌ی زمانی دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی به تصویر کشید. داستان فیلم در رابطه با دو دوست رقیب شعبده‌باز است که طی چند اتفاق غیرمنتظره و رفته رفته کاملاً منتظره (!) وارد کش مکش های جدی با یکدیگر می‌شوند و رقیب‌های بسیار خطرناکی برای دیگری، به حساب می‌آیند. تا اینکه یکی از این دو به حقه‌ای جدید در شعبده بازی یعنی «جابجایی انسان» دست پیدا می‌کند که به طور کلی کار و کاسبی دیگری را کساد می‌کند. از همین رو رقیبش در صدد تلاش‌های پیاپی به دنبال این است که راز این حقه را کشف کند و نمایشی بهتر از آن را به اجرا بگذارد. فیلم «حیثیت» درست در میان ساخت «سه‌گانه شوالیه‌ی تاریکی» که توسط کریستوفر در سبک ابرقهرمانی به اکران رسید، منتشر شد و همچنین از شخصیت اصلی آن نیز استفاده کرد. اما در این مقاله قصد نداریم به بررسی سه‌گانه‌ی افسانه‌ای شوالیه‌ی تاریکی بپردازیم و شاید اگر قسمت شد در شماره‌های آینده، به طور کامل در رابطه با آن صحبت می‌کنیم. اما در حال حاضر وقت آن است که به سراغ یکی از کابوس‌های دنیای فیلمسازی «کریستوفر نولان» سر بزنیم. فیلم «تلقین»!

«تلقین» را می‌توان از ساخته‌های اخیر کریستوفر به شمار آورد که با بازیگری خارق‌العاده‌ی «لئوناردو دی کاپریو» به یک اثر جاودانه تبدیل شد. داستان فیلم در رابطه با زمانی است که گروهی با رهبری «لئوناردو دی کاپریو»، با استفاده از وسیله‌ای، توانایی کنترل رویاهای خود به هنگام خواب را دارند و می‌توانند با وارد شدن به خواب هر شخص دیگری که به این دستگاه متصل باشد، خواب و رویاهای وی را دچار تغییرات دلخواه خود کنند و به طور کلی رویاها و طرز تفکر و ذهن وی را شخصی‌سازی کنند. «تلقین» پر است از سکانس‌های حساسی که شما را از استرس و دلهره لبریز می‌کند و در پایان و هنگامی که فکر می‌کنید فیلم با یک پایان‌بندی خوش و بسیار مناسب به انتها رسیده، با یک شوک اساسی و غیرقابل انتظار، شما را به بحث و شگفتی فرو می‌برد و درک کامل آن را کاملاً به عهده‌ی خودتان می‌گذارد. درست همانند خیلی دیگر از آثار «کریستوفر نولان» پیش از این با آنها آشنا شدیم. تا بدین‌جای کار اکثر فیلم‌های کریستوفر بیشتر ته‌مایه‌ی اجتماعی داشتند و کمتر به ژانر علمی تخیلی پرداخته شده بود. تا اینکه «کریستوفر نولان» با آخرین برگ از شاهکارهای خود تا به الان، با فیلمی به نام «درمیان ستارگان» چنان کاری کرد که مدت زیادی ذهن تمام دنیای سینما مشغول درک کامل آن بود!

«درمیان ستارگان» شاید در وهله‌ی اول صرفاً یک مستند توضیح مباحث علم ستاره‌شناسی و فضاوردی باشد، اما با نگاهی از زاویه‌ای متفاوت به این اثر جاودانه از «کریستوفر نولان» که همانند دیگر آثار آن دارای یک موسیقی گوش‌نواز و دلکش بود، به این نتیجه می‌رسید که «کریستوفر نولان» در خلق «درمیان ستارگان» حرف‌های بیشتری برای گفتن داشت که منتهی به نظر می‌رسد زیر خیل عظیمی از مباحث علمی پیچیده که مدام بازیگران در حال بازگویی آن هستند، له شده است.



"The best actor
other actors need



داستان فیلم در رابطه با گروهی از فضانوردان است که طوفانی بزرگ را برای کل سیاره‌ی زمین پیش‌بینی کرده‌اند و تصمیم گرفته‌اند که به جست‌وجو در فضای خارج از زمین و به طور کلی حتی خارج از کهکشان راه شیری، به دنبال سیاره

و مکانی مناسب برای ادامه‌ی حیات نسل انسان‌هایی که در خطر انقراض بر روی زمین قرار دارند، به اکتشاف می‌پردازند.

اگر آثار قبلی «نولان» را ابتدا مشاهده و سپس اقدام به تماشای «در میان ستارگان» کنید، مطمئناً با خود می‌گویید: چرا شبیه فیلم‌های قبلی پیچیده نیست و از روایت روشن و واضحی برخوردار است؟

اما همین‌که پیش از نیمی از فیلم می‌گذرد، پیچش‌های فیلم نیز آغاز می‌شوند و کاملاً ذهن آماده به کار شما را که تا اینجا تنها یک صف زیبا و شکوهمند را از گروهی که ناجی زمین هستند، مشاهده کرده بود، به چالش می‌کشد و در انتها با یک پایان بندی گنگ اما زیبا سبب می‌شود که نه تنها طی دفعات متوالی به تماشای این فیلم طولانی مدت بنشینید، بلکه اقدام به مطالعه‌ی مقالات مختلف در رابطه با پایان‌بندی فیلم کنید تا کمی از وضعیت گنگ و نامفهوم درک نکردن پایان فیلم، خارج شوید.

به طور کلی «در میان ستارگان» نیز تا به اینجای کار یک شاهکار ارزشمند از سوی «کریستوفر نولان» بوده است که در سال ۲۰۱۴ با خیل عظیمی از بازخوردهای مثبت روبه‌رو شد و از سوی رسانه‌های زیادی نیز لقب بهترین فیلم سال را دریافت کرد. درست همانند آثار قبلی کریستوفر.

«کریستوفر نولان» کارگردان و فیلمنامه‌نویس ۴۵ ساله، در ۳۰ ژوئیه‌ی سال ۱۹۷۰ در لندن به دنیا آمده و دارای اصالت انگلستانی - بریتانیایی است. آثارش تا به امروز نامزد ۲۶ اسکار مختلف شده‌اند و بارها از سوی منتقدین و رسانه‌های مختلف نیز تحسین و ستایش شده است. آثارش بسیار پیچیده و بعضاً غیرقابل فهم هستند، اما شرایط طوری است که سعی برای فهم آنها بسیار شیرین‌تر از تماشای خود فیلم است! «کریستوفر»، مطمئناً جزو افرادی خواهد بود که در آینده‌ی دور به عنوان یک فیلمساز بزرگ و اسطوره‌ای در سطح سینما در تاریخ از آن یاد می‌شود و پس از سال‌های سال نیز آن را ستایش می‌کنند. به شخصه بیش از هر طرفدار دیگری منتظر آثار جدیدی از سوی وی هستم. آثاری که شاید یک مستند راز بقا باشد، یا اقتباسی از روی انیمه‌های پرطرفدار ژاپنی! پس منتظر می‌مانیم و آینده‌ی بسیار روشن این کارگردان و فیلمنامه‌نویس افسانه‌ای را مشاهده می‌کنیم.



خروش بره‌ها!



راستش را بخواهید سریال «هانیبال» آش دهن‌سوزی نبود. روایتی تکراری از قهرمان و ضد قهرمان داستان در بسیاری از فیلم‌های سینمایی و سریال‌های تلویزیونی به وفور دیده می‌شود. اتمام زود هنگام سریال «هانیبال» بهانه‌ای شد تا سری به فصل ۱۳ قسمتی سریال هانیبال از شبکه NBC بزنیم.

خواهی پیرامون این سریال وجود داشت؛ نه به خاطر اوضاع مالی! به خاطر خشونت بسیار زیاد سریال! داستان پیرامون شخصیت «ویل گراهام» (با بازی هیو دنسی) روایت می‌شود. وی که یک کارآگاه بخش جنایی بسیار باهوش در FBI بوده درگیر سلسله قتل‌های زنجیره‌ای می‌شود که حتی در خوابش هم نمی‌دید.

دکتر هانیبال لکتر (با بازی توان‌مند مدز میکلسن) که همه مخاطبین می‌دانند وی یک قاتل زنجیره‌ای باهوش است، از گوشت قربانی‌های خود تغذیه می‌کند. در حقیقت وی آدم‌خوار است! سریال اقتباسیست از رمان بسیار پرفروش و موفق «هانیبال» که به قلم «توماس هریس» در ۱۶ سال پیش نوشته شده است. «توماس هریس» ماجرای دکتر «لکتر» را در سه جلد تحت عنوان خیزش هانیبال، هانیبال و ازدهای سرخ به رشته تحریر در آورد که به زبان‌های زنده دنیا این رمان ترجمه شد. همچنین ترجمه فارسی این کتاب توسط «نشر دایره» نیز موجود است. در هر صورت کسانی که که رمان «هانیبال» را مطالعه نکرده‌اند نیز می‌توانند از سریال لذت ببرند ولی کسانی که با «هانیبال لکتر» اورجینال در ارتباط بودند شاید این سریال کمی نچسب برای‌شان باشد.

افتتاحیه سریال در نوع خود کم نظیر بود. در همان سکانس اول «ویل» بدون هیچ دنگ و فنگی خودش را به نمایش می‌کشد و مخاطب می‌بیند که «ویل» این قابلیت را دارد تا با قاتل‌ها هم‌ذات‌پنداری کند و طرح قتل آنها را در ذهن خود خلق و ثبت کند. این قابلیت شاید در نگاه اول «خفن» به نظر برسد ولی همین ویژگی، دست مایه اتفاقات بسیار زیادی بین «ویل گراهام» و «دکتر لکتر» می‌شود. اتفاقاتی تا انتهای فصل اول در حال شکل‌گیری است و به نوعی می‌توان فصل اول را مقدمه‌ای بر شروع حوادث اصلی دانست. «آلانا بلوم» (با بازی کارولین هاورناس) و جک کرافورد (با بازی لورنس فیشبرن) توانست تا حدودی شاخ و برگ به روابط کاراکترها بدهد و صرفاً مخاطب شاهد درگیری‌های بین «ویل» و «دکتر لکتر» نباشد.

تا بدین لحظه از بررسی سریال شاید همچنان سوال برای‌تان پیش بیاید که پس چه وجه تمایزی میان «هانیبال» و دیگر سریال‌های سه در چهار شبکه‌های دیگر وجود دارد؟ مسلماً فضا و اتمسفر خوفناکی که در سریال «هانیبال» وجود دارد، در کمتر سریال دیگری می‌توان شاهد بود.



هانیبال

این حس خوب خفقان و تاریک سریال، حتی در گاور و بنرهای تبلیغاتی که برای سریال طراحی شده نیز می‌توان لمس کرد. شاید هر کسی توان این را نداشته باشد که صحنه‌ای چندیش آور سریال را از پشت نمایشگر تماشا کند

ولی اتمسفر بسیار خوب، سرد و تاریک سریال، می‌توان گفت مخاطب را وادار می‌کند که داستان را دنبال کند. شاید وجود کاراکتری به اسم «ایگل» که در فصل اول معرفی شد چندان جالب به نظر نرسد ولی هر چه در داستان سریال پیشروی داشته باشید، متوجه روابط میان «دکتر لکتر» و وی خواهید شد که بسیار سعی شد بار درام را به دوش بکشد.

قسمت پایانی فصل دوم در نوع خود بی نظیر بود؛ هر چند در اکثر سریال‌های هیجانی / اکشن امروز، قسمت پایانی هر فصل به صورت کلیف‌هنگر می‌سازند تا مخاطب برای تماشای فصل دوم لحظه شماری کند ولی هیجان در «هانیبال» به اوج می‌رسد.

شاید بهتر باشد به «ویل» قهرمان داستان نگوییم. چون در همان فصل اول شاهد اختلالاتی در این کاراکتر خواهید بود که نمی‌توان در زمان نگارش این بررسی به علت افشای بخش داستانی، به آن اشاره کرد. ولی همین قدر بدانید روابط میان «ویل» و «هانیبال» در این سه فصل دست خوش حوادث بسیار زیادی می‌شود.

گاهی برای انهدام هدفی با یکدیگر متحد می‌شوند، گاهی نیز تا حد مرگ می‌خواهند یکدیگر را تکه پاره کنند. چه بسا در قسمتی دکتر لکتر می‌خواهد زنده زنده سر «ویل» را بشکافد! ولی در بعضی قسمت‌ها، دکتر «لکتر»، «ویل» را تنها دوست خود می‌داند.

جلوه‌های بصری در این سریال فوق العادست. به این خاطر که «ویل گراهام» توهمات می‌زند. (رجوع شود به قابلیت ویل) توهمات می‌زند که برای بیننده حکم سرنخ‌هایی هستند که چرا و به چه صورت باید «ویل» توهم یک گوزن را بزند. داستان می‌توانست بیشتر بر روی زندگی این فرد باشد ولی متاسفانه بیشترین تمرکز بر روی «هانیبال» بوده، به این صورت که در هر قسمت بدون استثنا، «هانیبال» نقش آفرینی خودش را داشته است، حتی ۵ دقیقه! نمی‌گوییم «مدز میکلسن» از عهده ایفای نقش خودش به خوبی بر نیامده، بلکه بیشتر می‌بایست سریال بر روی کاراکترها استوار باشد و تک محور نباشد.

شاید برای تان جالب باشد که بدانید سکانس‌هایی که «هانیبال» مشغول به آشپزی با گوشت انسان است، تمام صحنه‌ها را خود «مدز میکلسن» اجرا کرده و توسط آشپز ماهری به نام «جنیس پون» در طول این سه فصل آموزش دیده است! جالب است بدانید «جک کرافورد» و همسرش که در سریال به شدت مریض است، در واقعیت نیز با یکدیگر زن و شوهر هستند. جالب است بدانید که برای نقش «هانیبال»، «هیو دنسی» مدز میکلسن را معرفی کرد. این دو نفر نیز واقعا ده سالی می‌شود، پس از ساخت فیلم «شاه آرتور» که با یکدیگر هم‌پازی بوده، رفیق صمیمی بوده‌اند! این ایفای نقش خوب در سریال اتفاقی نیست و نشان می‌دهد که «برایان فیولر»، کارگردان این اثر، فردیست زیرک که می‌داند دقیقا چکار کند.

متاسفانه این سریال نا به هنگام با سه فصل به اتمام رسید. قرار بر این بود که «هانیبال» هفت فصل داشته باشد و در فصل سوم داستان به ریشه‌ها برگردد که چطور قاتلی آدم‌خوار به نام «دکتر هانیبال لکتر» شکل گرفت. فصل چهارم به حوادث قاتل سریالی اژدهای سرخ پردازد. فصل پنجم، سکوت بره‌ها، فصل ششم، کتاب هانیبال و فصل هفتم اختتامیه سریال باشد. ولی به علت کاهش ریتینگ سریال به علت صحنه‌های منجر کننده باعث شد در فصل سوم، تمام حوادث سه کتاب را در ۱۳ قسمت ۴۰ دقیقه‌ای قرار دهند. هر چند به نظر بنده نیز هفت فصل برای این سریال زیاد بود. چه بسا که در هفت فصل بیننده حوصله اش از این سریال سر برود و بی‌خیال سرنوشت «ویل گراهام» و «دکتر لکتر» شود.

به هر حال، «هانیبال» با تمام نواقص و کاستی‌های خودش، توانست به مدت سه سال پخش شود. این سریال در زمان نگارش نقد، در وب‌سایت IMDb نمره ۸.۶ را از کاربران دریافت کند. این سریال در رتبه ۱۳۱ این وب‌سایت، جزو محبوب‌ترین سریال‌های دنیا قرار گرفته است. اگر مشکلی با صحنه‌های منجر کننده و چندیش آور ندارید،

تماشای سریال هانیبال می‌تواند برای شما هیجان‌انگیز واقع قرار گیرد.





زنده‌های بی‌جان



بعد از نیمه دوم فصل ۴ سریال «مردگان متحرک» که بسیار ضعیف‌تر از نیمه نخست آن بود و فقط بازی خوب بازیگران و روابط بین کاراکترها آن را قابل دیدن کرده بود، دیگر دلیلی برای دیدن فصل پنجم نمی‌دیدم تا اینکه با کمی مشاوره، انگیزه پیدا کردم تا فصل پنجم را امتحان کنم.

شروع فصل پنجم بسیار بهتر از آن چیزی است که انتظارش را داشتم. روند سریال به نوعی همانند شروع فصل ۳ شوکه کننده بود و کارگردان و نویسندگان به خوبی توانستند برعکس فصل گذشته بسیار سریعتر و بهتر جریان فیلمنامه را جلو ببرند و ما بالاخره می‌توانیم یک حرکت رو به جلو را از سریال ببینیم.

مشکل اصلی سریال «مردگان متحرک» همیشه بی‌هدفی بوده، سریال بی‌هدف است و نمی‌داند که خودش را چطور جمع و جور کند. شاید پس از ۳ فصل این عامل رنج آور نبود اما پس از ۵ فصل کمی شما را کسل و خسته می‌کند؛ با این حال روزنه‌های امید همیشه باز می‌مانند تا شما را با «ریک» و گروهش همراه کنند تا ببینید این افراد سختکوش و زجر کشیده استحقاق یک زندگی عادی و شاد را دارند یا خیر.

البته اشتباه برداشت نکنید! بنده متوجه هستم که یک سریال آخرالزمانی باید بی‌هدفی را هم در آغوش خود جای دهد و این رأس یک به ظاهر مثلث با داستان‌های عاشقانه و تراژدی‌ها پُر شود اما مگر ببینند لیاقت تنوع را ندارد، دقیقاً فصل پیش و کمی هم در این فصل، تکرار تراژدی‌ها غمناک و داستان در ذوق می‌زند.

شاید شما هم با بنده موافق باشید که در دو فصل آخر، البته در فصل پنجم بسیار کمتر سریال دچار یکنواختی و بعضی مسائل از هم گسیخته بود اما با این حال به خاطر روابط کاراکترها و فضای سریال ناخودآگاه با آنان همراه می‌شدیم.

خوشبختانه در نیمه دوم فصل پنجم، سریال کمی به مخاطبش هدف می‌دهد و او را از آوارگی در می‌آورد برای کسانی که شک در دیدن این سریال دارند باید بگویم حتماً به سرغ آن بروند و اصلاً «مردگان متحرک» را یک سریال پوچ و توخالی مانند سایر فیلم‌های زامبی محور «رزیدنت اویل» ندانند؛ چون سریال حرف‌های بسیار بیشتری در خود جای داده است.

«فرانک دارابونت» که او را با فیلم بسیار زیبا و ماندگار «رستگاری شاوشنگ» می‌شناسیم، با اینکه اولین تجربه خود را در زمینه فعالیت در آثار تلویزیونی محک می‌زند، به خوبی از عهده کارگردانی سریال و مخصوصاً این فصل برآمده است.





«دارابونت» از آن دسته از کارگردان‌هایی نیست که یک کلاشینکوف به هر کدام از کاراکتر هایش بدهد و بگوید بکش تا کشته نشوی! بلکه با شخصیت پردازی با ظرافت کاراکترهای خود، در زیباسازی فضای داستان و همراه شدن مخاطب با کاراکترها سعی می‌کند؛ در واقع او این دیالوگ را آنچنان هضم شده به خورد شما می‌دهد که شما با تمام وجودتان می‌پذیرید که در فضایی آخرالزمانی راهی به جز کشتن ندارید؛ چه انسان و چه زامبی‌ها به دنبال بقاء برای خودشان هستند، پس بکش تا کشته نشوی!

در این فصل ریک و گروهش که در مکانی به نام ترمینوس گرفتار انسان‌های آدمخوار شده‌اند به کمک کارول (Melissa McBride) موفق به فرار می‌شوند؛ آن هم در لحظاتی بسیار حساس، «کارول» توسط اعضای گروه پذیرفته و به گروه برمی‌گردد اما آیا این یک سردرگمی دیگر برای «ریک گریمز» و گروهش است؟

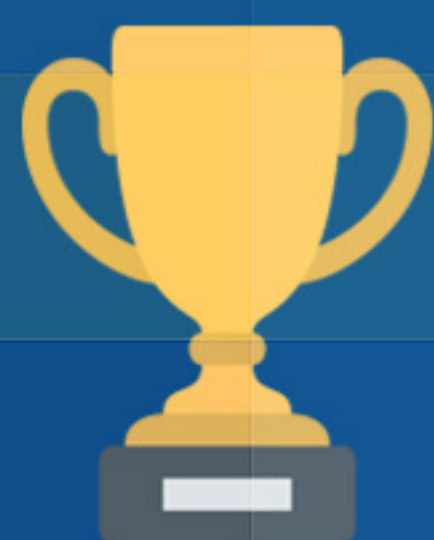
به راستی که در انتخاب بازیگران، سریال فوق‌العاده عمل کرده است. بنده هیچ بازیگر دیگری را به غیر از «Andrew Lincoln» نمی‌توانم در قامت «ریک»، یک رهبر گروه تصور کنم یا «Norman Reedus» که بیشتر در آثار درجه ۲ هالیوودی وی را دیده‌ایم، در این سریال بسیار عالی عمل کرده است و به شخصیت «دریل»، یک جان فوق‌العاده بخشیده است. همچنین پیشرفت بازیگر جوان و مستعد این سریال «Chandler Riggs» که از ابتدای سریال با ما همراه بوده ستودنی است؛ هر چند که هنوز جای کار بسیاری دارد اما جای خالی «فرماندار» با بازی «David Morrissey» به نحوی حس می‌شود. او که در ایفای نقش یک فرد منفی خیلی خوب عمل کرده بود دیگر نیست تا شاهد تقابلیش با «ریک» باشیم.

در پایان باید اشاره کرد که سریال «مردگان متحرک» بسیار بهتر از فصل گذشته عمل کرده و گاهی با خلق پیچش‌های داستانی زیبا و به موقع حس نوستالژی فصل‌های نخست را به مخاطب می‌دهد و مهم‌تر از آن دیگر نویسندگان کاراکترهایشان را رها نمی‌سازند، بلکه با سناریویی زیبا در کنار دادن هدفی مناسب به مخاطب، سریال دوباره جان تازه‌ای می‌گیرد و بیننده را با خود همراه می‌سازد.

از همین الان منتظر فصل بعدی ماجراهای «ریک گریمز» و گروهش در یک ماه آینده هستیم.



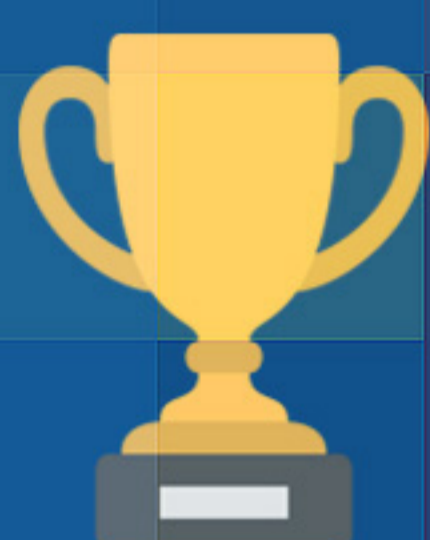
به مسابقه «هنرمندان سینما» خوش آمدید. بر اساس اطلاعات سینمایی، در هر شماره ۵ سوال طراحی می‌شود و مخاطبین عزیز می‌بایست به سوالات جواب صحیح بدهند. تا ۲۵ هر ماه فرصت دارید تا جواب‌های صحیح را به آدرس اینترنتی cinema.artists@imovie-dl.com ارسال کنید. هنگامی که شماره بعدی منتشر شود، از میان افرادی که حداقل ۳۰ امتیاز کسب کرده‌اند، قرعه‌کشی کرده و به فرد برنده از طرف مدیریت سایت، یک ماه اشتراک VIP رایگان اهدا خواهد شد.



برنده خوش‌شانس شماره ۲۶:

آقای وحید صفایی

ایمیل: jcool1940@****.com



جواب‌های سوالات شماره ۲۶ به ترتیب سوالات:

۱- Jason Statham

۲- Tom Hiddleston

۳- David Mamet

۴- James Horner

۵- Scarlett Johansson

سوال شماره ۱: (۱۰ امتیازی)



این بازیگر را بیشتر با فیلم‌های ترسناک می‌شناسیم. در کارنامه او فیلم‌هایی همچون «موزی»، «گروه آ»، «احضار»، «پرومتئوس»، «واچ من» و «مسافران» دیده می‌شود. او کیست؟

سوال شماره ۲: (۱۰ امتیازی)



این بازیگر در فیلم‌های «برادران بلوز»، «Ghostbusters» و «Trading places» به ایفای نقش پرداخته است. وی همچنین در فیلم «پیکسل‌ها»، محصول سال ۲۰۱۵ نیز حضور کوتاهی داشت. او کیست؟

سوال شماره ۳: (۱۰ امتیازی)



این کارگردان فرانسوی در کارنامه خود فیلم‌های «مه»، «رستگاری در شاوشنگ»، «مسیر سبز» را دارد. او کیست؟

سوال شماره ۴: (۱۰ امتیازی)



این فرد جزو نوابغ موسیقی محسوب می‌شود. وی فقط سه سال سن داشت که توانست قطعات موسیقی را بنوازد. در نوجوانی در گروه Chico Marx بود. لقب این هنرمند در جوانی «قورباغه مخملی» بود. وی آهنگسازی فیلم‌هایی همچون «اگر می‌توانی مرا بگیر»، «تنها در خانه» و «دختری با خالکوبی اژدها» را بر عهده گرفت. او کیست؟

سوال شماره ۵: (۲۰ امتیازی)



این بازیگر خانم، اولین حضورش در عرصه بازیگر در فیلم «The New Partridge Family» بود. وی در مینی سریال Drive محصول سال ۲۰۰۷ نیز به ایفای نقش پرداخته است. وی در بهترین فیلم اسکار گرفته سال پیش نیز نقشی را بر عهده گرفته بود. او کیست؟

Mag@imovie-dl.com

محل

تیلیف

شماره

باماتماس بگیرید

آسیاتک

سرویس جشنواره خدمات اینترنتی آسیاتک عید تا عید
سرعت ۴ مگ - ۱۰ گیگ ترافیک - یک ساله
قیمت : ۳۲۰۰۰ تومان

ویژگی خرید سرویس های آسیاتک توسط نمایندگی Leo :
۱. با توجه به تازه شروع شدن نمایندگی فروش لئو+ADSL۲ برای عزیزانی که علاقه مند به بازی های آنلاین دارند برای این عزیزان اشتراک بازیهای آنلاین سایت www.pardisgame.net با مبلغ ۵۰۰۰ تومان برای این عزیزان بفروش میرسد .
۲. صاحبان مشاغل میتوانند به صورت رایگان برای اولین بار از بخش تبلیغات نیازمندی سایت پردیس گیم به صورت رایگان استفاده نمایند .

۳. کپن های تخفیفی برای خرید گیفت کارت . (به صورت قرعه کشی)

۴. پشتیبانی سیستم کامپیوتری به صورت رایگان .

و...

پس همین حالا اقدام به خرید این سرویس ویژه آسیاتک نمایید و از خدمات نمایندگی Leo بهره مند شوید .

Yahoo ID: sir_amir۷۲@yahoo.ca

هم اکنون می توانید با دوستان خود آنلاین بازی کنید

پارديس گيم
COUNTER STRIKE®



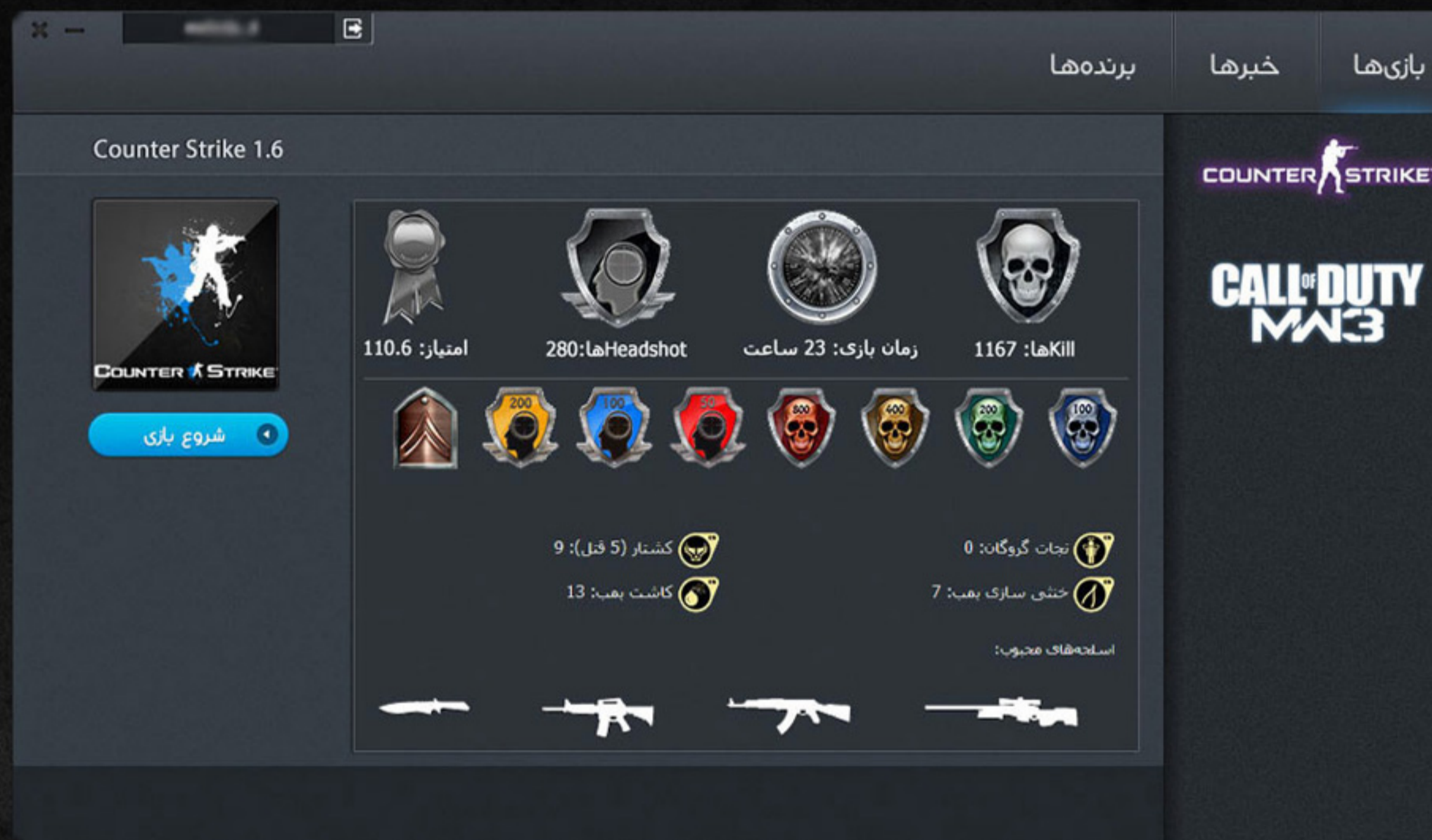
با سرورهای اختصاصی و پر قدرت پارديس گيم
www.pardisgame.net

پارديس گيم
CALL OF DUTY®
MW3

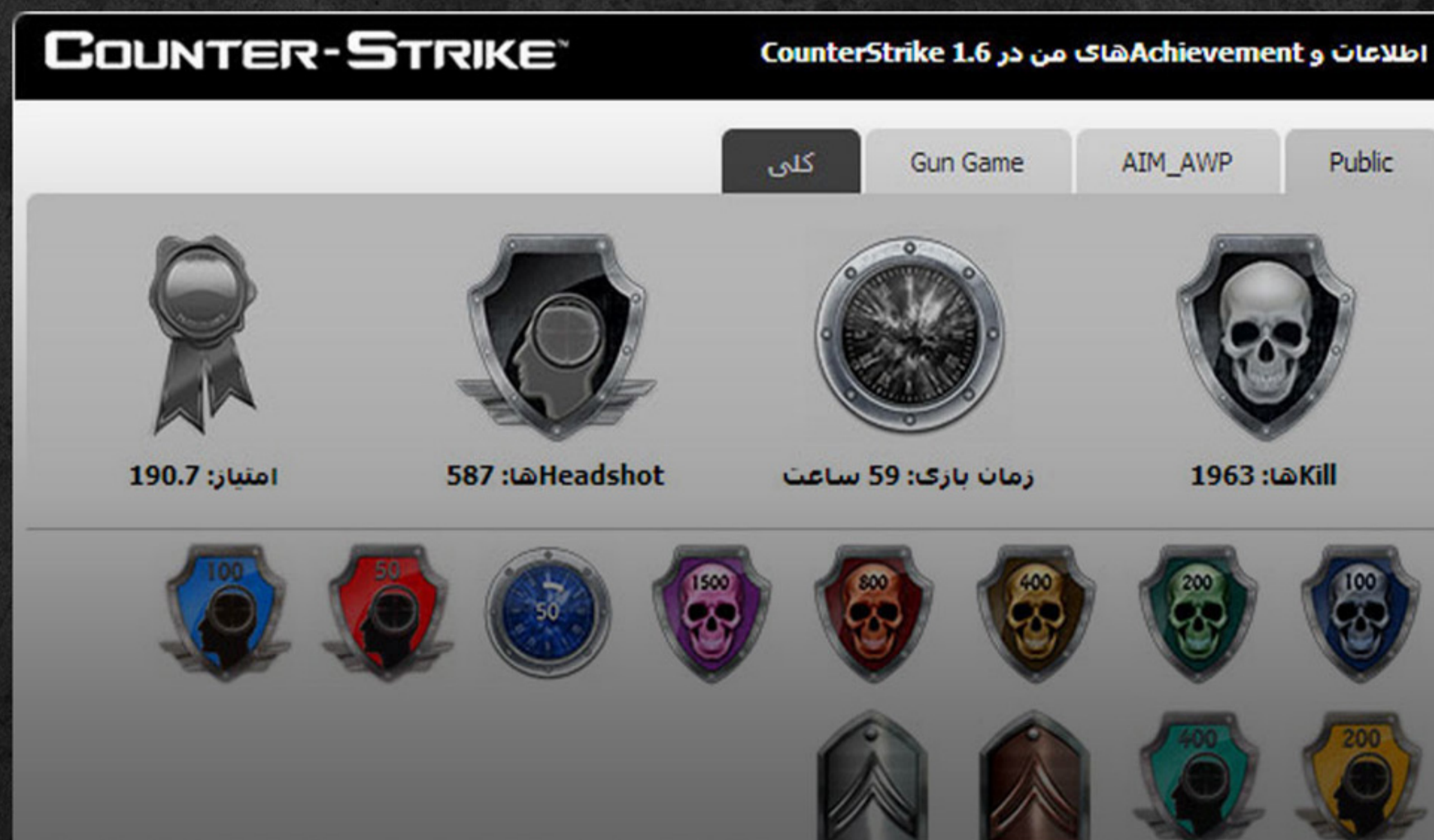


ONLINE
آنلاین

نرم افزار بازی های آنلاین پردیس گیم



نرم افزار بازی های آنلاین پردیس گیم، برنامه ویژه وبسایت پردیس گیم برای تهیه، بازی و مدیریت بازی های ویدیویی بصورت آنلاین و تک نفره می باشد. در فاز اول (بتا) این برنامه، می توانید بازی های CounterStrike و Call of Duty: Modern Warfare 3 را بصورت آنلاین با دوستان خود در سرورهای اختصاصی و پر قدرت پردیس گیم بازی کنید.



نرم افزار پردیس گیم این امکان را به شما می دهد که با پیشرفت در بازی، موفقیت های خود را بصورت تصاویر Achievement در پروفایل کاری خود به دست آورید. تمام این Achievement ها منحصر به نرم افزار اختصاصی پردیس گیم است و امتیازها تنها با استفاده از نرم افزار محاسبه می گردد. نمونه ای از Achievement های پیشرفته در پروفایل کاربری سایت را در بالا مشاهده می کنید.

GAMEFA

بزرگترین مرجع و وبسایت خبری/تحلیلی بازی‌های ویدئویی

تاریخچه و درباره گیمفا

تغییرات در تیم باعث شده، تیم جدیدی برای گیمفا شکل شود و وبسایت را نسبت به زمان گذشته متحول کند. هم‌اکنون شاهد چنین تحولی نسبت به رنگ‌های وبسایت در مراجع بزرگ رنکینگ هستید. گیمفا در تلاش است تا در تمامی فصول سال، بهترین خدمات و برنامه‌ها را به بازیگران عزیز ایرانی ارائه کند.

تنها دلیلی که باعث متمایز بودن وبسایت گیمفا نسبت به دیگر وبسایت‌ها می‌شود تنها دستاوردها و برنامه‌های مختلف وبسایت نیست. تیم مدیریتی که شبانه‌روزی در حال تلاش برای جامعه عزیز بازیگران ایرانی هستند از دیگر عوامل هستند. در سال‌های اخیر تغییرات زیادی در تیم مدیریتی اعم از نویسندگی و خبرنگاری ایجاد شده است.

از زمان تاسیس وبسایت مدت زمان زیادی می‌گذرد. وبسایت خبری، تحلیلی گیمفا یکی از بزرگترین مراجع صنعت گستره بازی می‌باشد. در طی این سال‌ها گیمفا توانسته دستاوردهای زیادی را از آن خود کند و برنامه‌های جدید و مهیجی را برای بازیگران ایرانی آماده‌سازی کند.

دستاوردها و برنامه‌ها

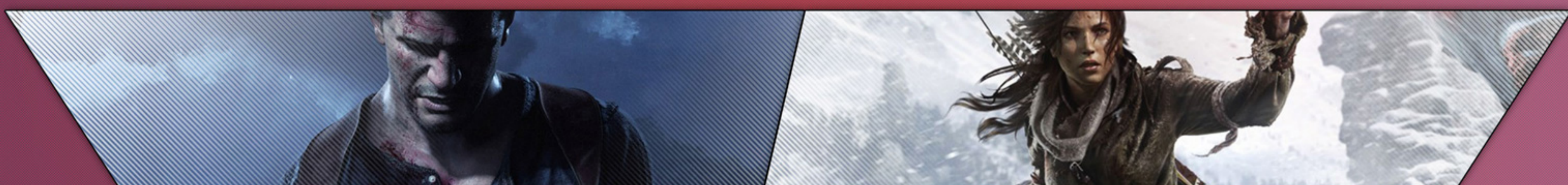
تریلر بروز بازی‌های کامپیوتری
مجله ویدیویی

نقد و بررسی، پیش‌نمایش و مقالات متنوع
مجله الکترونیکی

جدیدترین اخبار بازی‌های کامپیوتری
پوشش کنفرانس‌های E3، Games-
... و com

و ده‌ها برنامه‌ی متنوع دیگر
همه و همه در وبسایت خبری و تحلیلی گیمفا

.....





SAN FRANCISCO

SEPTEMBER 26-27, 2015 | SAN FRANCISCO ART INSTITUTE

هشتمین جشنواره فیلم‌های ایرانی | سان فرانسیسکو

IRANIANFILMFESTIVAL.ORG

IFF